

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
مُصَنَّفُ الْعَالَمِ الْعَلَامِ وَالْمَحْمُودِ
الْفَقِيهِ الْإِمَامِ مُحَمَّدِ بْنِ حَسَنِ بْنِ
الْأَسْلَامِ سَيِّدِ الْمَلِكِ
الْعَلَامِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي لم يجعلنا من المعاندين المنكرين ولا من
الغلاة المفوضين ولا من المرتابين المقصرين وهذا
الاصراط المستقيم وعرفنا الحق الذي عنه يوفكون
النبي العظيم الذي هم فيه مختلفون والصلوة والسلام
على محمد وآله الظاهرين الذين بهم اقام الله العالم وبنو
ولايتهم فازوتشرف ابوالبشر ادم استخلصهم في القدر
على سائر الامم وانجهم امرا وناهيها عنه اقامهم في

سایر عالمه فی الآراء مقامه اذ کان لا ندرکه الا بضاً
ولا تحویه خواطر الافکار ولا تمثله غوامض الظنون
في الأسرار لا اله الا الله الملك الجبار **وَلَعَدَن**
این رسیده مختصره و سیکله ایست که این حقیر مقرر
بقصود و تقصیر در ذار الخلافة الباهرة مختصر تذکره
اولیای دولت قاهره بمعرض تجرید آورده بعرض
میرساند در این ایام محنت انجام که بتدبیر و شوری
و تحریک و اغوای بعضی از ارباب غرض جمعی از
مشاهیر الواط تبریز و مشتی سقله و ناچیز رده
عاشورا علی الغفلة و بی محابا بمقام قتل این دعاگو
بر نایامده چون تقدیر خداوند قدر و رای تدبیر
ایشان بود لهذا خدا این حقیر را از سرانها محافظت
فرموده آنچه که مقصود و مراد ایشان بود بعمل
نیامد و لیک انجاعت یحیا اصل شمر از خدا

نکرده خونها در خانه خدا و مجلس عزای سید الشهدا
علیه السلام ریخته عالمی را از علای اسلام بکمال بی
رحمی کشته فتنه در شهر تبریز برپا داشتند که اگر
این دعاگوی دولتمخواه محض پاسداری مملکت
پادشاه مجاهد و حفظ جان و مال و عرض و ناموس
بندگان اله مردم را نگاهداری نکرده و میبگذاشت
که از این طرف هم بمقام نالایق و انتقام برآیند علم الله
که این غایله هائله فتنه انگیز بجای میرسد که
باعث قتل و غارت و جنگ و ستیز میان جمعی از
مسلمین میگشت ولی این حقیر بتدبیر این مقصد
عظیمه را خواند و بحکم و حوصله و بردباری
مردم را نگاهداری کرده محض خدمت بدین دولت
مظلومیت را بخود قبول نموده همه منسوبین خود را
کمال امیدواری بمکافات و انتقام جناب باری و تنبیه



و سیاست حضرت اقدس شهرناری داده بیاری خلد
 و مددکاری ائمه هدی علیهم السلام نکنداشتم احد
 صد بلند شده کاری از آنها سرزند که مایه شریکا
 نزد خدا و شاخدا باشد و این معنی چیزی نبود که بر احد
 از اهل بیرون مخفی باشد حتی سفرای خارجه پیر
 مقدمه را به همین تفصیل روزنامه نموده در همه
 بلاد منتشر کرده اند تا اینکه خود دعا کو ماجری را
 علی ماجری در مقام ^{تظلم} و دادخواهی خدمت اولیای
 دولت جاوید مدت اکاچه داده مراتب را کا هی برین
 اقدس هما یون ظل الله رسانده از جانب سنی الجوا
 فرمان واجب الادغان با حضار این دعا کو ی خاکسار
 صادر کشته مجلی از مفصل فقرات بلاغت آیات
 فرمان هما یون که بعبارات ملوکانه و اشارات حکمانه
 خطاب باین دعا کو ی خاکسار و ذریه بی مقدار فرمود

بانه ان شخص معهود که در صدر و منشأ این فتنه عظیمه بود



بودند این بود صورت قرآن همیون
جناب فضایل و کمالان اکتساب حقایق و معارف
آداب عمده الفضلاء الاطیاب میرزا محمد حسین حجه
الاسلام موفّق نباشند سالهاست که می شنویم فیما
بین شیخی و غیر شیخی در بعضی مسایل اختلاف
عقاید است چون حادثه ناکواری ظهور نکرده بود
طبع همیون اقبال نمیکرد که در کشف این اختلاف
افدای شود حال که فقره مثل و غارت فیما بین منتسبین
طرفین ظهور کرده است و در نیست که اگر افدای
در دفع این شبهات نشود عواقب آن منجر به نتایج
دلخراش و خرابی ولایت و رعیت گردد و این معنی
نابعث شود که از برای حفظ ولایت و رعیت مجبور
با اجرای حکم شویم که خدا نکرده پیش خدا و رسول
معاف شویم و مملکت و رعیت خود ما از ابدست



خودمان خراب کرده نایشیم لهذا اینجا را از برای ملاقات
 چند روزه زحمت میدهیم که بدر بارها بون آمده
 دیدنی از ما کرده قرار لازمه را با اینجا بدین معاد
 نمایند و دستخط ملاطفتمون هم قریب بهمین
 مضمون بخط مبارک مرقوم فرموده بودند چو مقنا
 فرمان همیون و دستخط مبارک میمون و مقصود
 و مراد از احضار این دعاگوی خاکسار بدر بار معدلت
 مدارد و فقره بود یکی رسیدگی بهمین قضیه مخصوصه
 و حکایت قتل و جنایت و احقاق حق میان بند و
 ایشان که انشاء الله الرحمن انچه که لازمه حکم عدل
 و مقتضای سیاست و مملکت داری است در دفع
 ماده فساد و دفع الواط و اشرار بعمل خواهند
 و یکی کشف حقیقت اختلاف طرفین و دانستن
 علت خلاف و تفرقه فریقین و دفع نزاع و اختلاف

و شخص معهود
 می

ازینجا بین که الان در همه بلاد ایران ساری و جاریست
 لهذا این دعاگوی خاکسار محضر اطلاع واستحضار
 باریافتگان دربار کرده و نافرمانان از حقیقت حال و سبب
 جهت اینهمه قیل و قال به متعجب بر این مختصر مبادرت
 ورزیدن مستحکم گردانید انرا به علم الحجۃ اتماما للحجۃ
 لمن انکروا ايضا حاشا للحجۃ لمن نظر واستبصر تا از حقیقت
 مطلب بدرستی متعجب و مستحضر شده و از اصل مسئله
 که محل نزاعست اطلاع کامل حاصل نموده اب از سر
 و حق از باطل تمیز یافته انجیکه مایه غوغا و آیه دعوت
 بر همه اولیای دولت قاهره با بهره کالشمس زابجه
 النهار و اخضر و اشکار گردیده از برای همه معلوم شود
 که اینهمه تفرقه بعضی از ارباب غرض و عوام الناس
 باین فرقه محقه از چه راجعست و ان مبنی بر سه مقایسه
 و یک خاتمه است **مقاله اولی در بیان محل نزاع**

اختلاف

و اختلاف است **مقاله ثانیه** در بیان سبب منشأ
 نزاع حضرات است باین فرقه محقه **مقاله ثالثه**
 در بیان حکمت اختلاف و شمول آنست **خاتمه**
 در ذکر بعضی از اخبار و آثار است از طرف سینه‌ها و رقعات
 و مناقب و مقامات و مراتب ائمه اطهار که با تصریح
 دلیل مدعا است **انتهای مقاله اولی** که در تخریر
 محل نزاع است پس قبل از شروع به بیان مطلب باید دانست
 که بعضی از شرط عدم اطلاع از محل نزاع این مقدمه را
 نوعی تفریر می‌کنند که اصلاً دخلی بمانحن فیه ندارد
 ولی چون این بنده جاهل و مقید امال و امانه حسین
 محمد التبریزی المقتضی تربیت یافته ان پدر بزرگوار است
 که سرآمد نلامیدان شیخ غایب مقدار بود که این سلسله
 نسبت با و می‌دهند و سبب اناره این منار است و ابتدای
 ظهور انکار از اغیار در همه امصار از ان اعضا است

فلماذا این حقیر مقر بقصو و تقصیر باصل مسئله
 پیش از سایرین خیبر و بحقیقت این مرحله بهتر از
 دیگران بصیر است فاستمع لما یطی علیک ولا ینتبهک
 مثل خیبر چه هر کس که از منتسبین این فرقه محقه
 و نایمگونین تقریر این مرحله را کرده و شنیده ایم غالباً
 چنین دیده ایم که با بکلی از مطلب دور است و ناقصه
 از قصه های این فسانه بیان نموده و نغمه از نغمات
 این ترانه سروده است زیرا که از این مراحل بکلی بیگانه
 بوده است پس در این صورت نباید حرف هر کس را در این
 مرحله قبول نمود و الا میسران مسئله قرار داد سگداشت
 عهد کل را از نظیری بشنوید عندلیب اشغه تر
 میگوید این افسانه را با جمله چون این مقدمه را دانسته
 پس بدانکه تراغ اغای حضرات و الحقیقه با این فرقه
 محقه در مقام نبوت مطلقه جناب محمد مصطفی و لا

کَلِمَتُهُ كِبَرِيٌّ عَلَى مَرْتَضَى عَلَيْهِمَا وَعَلَى أَوْلَادِهِمَا أَلْفَ الْحَمْدِ
وَالثَّنَاءِ اسْتِ كِهْ عَلِمَائِ اَعْلَامِ وَمُتَابِخِ عِظَامِ دَرْ كِتَبِ
وَرِسَائِلِ خُودِ بِهْ حِجْ وَدَلَائِلِ عَدِيدَهْ مُشْرَحِ وَمُقَصِّلِ
مَبْرَهِنِ وَمَدَلِّلِ فَرْمُودِهْ اَنْدِ وَاَزْجَلَهْ اَدَلَهْ وَبِرَاهِينِ مَا
دَرِ اثْبَاتِ اِيْنِ مَرْتَبَهْ وَمَقَامِ اَزْ بَرَايِ اِيْنِ رَسُوْلِ اَنَامِ وَ
سَابِرَائِمَهْ كَرَامَتِهِمْ السَّلَامُ اِيْنَتِ كِهْ مِيْ كُونِيْمِ چُونِ خَدَا^{وَنَدَا}
تَبَارَكَ وَتَعَالَى اَجَلِ وَاَرْفَعِ وَاَعْلَى وَمُنَزَّهْ وَمَقْدَّسْ وَ
مَبْرُورِ اسْتِ اَزْ صِفَاتِ مَخْلُوقَاتِ اَزْ حَقَائِقِ وَاَكْوَانِ وَجُوهِ
وَاعْيَانِ وَاَنْبِجَكِهْ بَايْنِهَا غَارِضِ مِيْشُودِ اَزْ تَغْيِرِ وَتَبَدُّلِ
وَتَرْقِيْ وَتَنْزِلِ وَحُلُوْلِ وَاتِّحَادِ وَمُبَاشَرَتِ بَا مَخْلُوقَاتِ كِهْ اَزْ
صِفَاتِ اَجْسَامِ وَاَجْسَادِ اسْتِ پَسِ لَا مَحَالَهْ بَايْدِ وَاَسْطَهْ
نَاشِدِ مِيَّانِ اَوْ سَابِرِ مَكُونَاتِ دَرِ اَحْدَاثِ وَاِيْجَادِ وَاَقَا^{ضِهْ}
فِيَوْضَاتِ تَشْرِيعِيَّهْ وَتَكْوِينِيَّهْ بِكَافَهْ عِبَادِ وَهَمْ چِيْنِ
مِيْ كُونِيْمِ كِهْ چُونِ عِلَّتِ عِبَادِ مَعْرِفَتِ خَدَا وَنَدِ جُودِ اسْتِ

و معرفه او جلّ شانه بکنه ذات از برای احدی از احاد موجودات
ممکن و متصور نیست بلکه معرفه او عبارت از معرفه
صفات یعنی شناسائی او عبارت از شناختن
اوست جلّ شانه صفات جلالیه و جمالیه و آیات و
علامات الهیه پس لا محاله باید از برای آن آیات و علامات
و آن اسماء و صفات مظهری قرار دهد از مخلوقات خود
که آیه کبرائی معرفت باشد و همه خدا را بان آیه کبری
بشناسند و جمیع صفات الهیه را در او مشاهده نمود
وصف کنند خدا را بهمان صفات که خود را بان ستود
و آن واسطه و آیه کبری باید اشراف مخلوقات و اکمل
موجودات و اقرب مکونات و اشبه مصنوعات باشد
در صفا و نورانیت بمشیت امکانیه و قدرت فعلیه
الهیه و آن عبارت از حقیقت مقدسه مجلّه و نفس
کلیه الهیه است که خداوند قدس و عزّت آن حقیقه مقدسه

محل مشیت و مظهر قدرت و مصدر رحمت خود قرار داده
است که همه اوامر و توابع و احکام خود را از آن حقیقت
صادر نموده جمیع فیوضات غیر متناهیة و صفات جلاله
و جمالیة را از برای همه بوساطت آن نفس کلیة الهیة
ظاهر فرموده است پس اوست فیض ^{واسطه} و بود و رابطہ غیب
شهود و سلطان مملکت و جود و عنوان معرفت ملک
و دود سنایه رحمت مایه نعمت خواجه ارض و سما سر
هر دو سرا و هم چنین است در رتبه و مقام سایر ائمه انا
که خلیفه و قائم مقام او هستند در ادای فیوضات
بصوی خلق خاصه و لای مطلق و وصی برحق خاتم
ما سبق فاتح ماعلق نور رحمن شیر یزدان دست خدا
راه همدک جناب علی مرتضی که در رتبه ولایت نایب
نبوت توأم است و در مقام خلافت نایب رسالت ابن
عم ان بهر دو عالم و این مهتر دو کون انشور

رسالت و این صفت روحا ان ختم انبیاست که یافت
 کرد و هر هم ملکت نبوت و هم محتضنا صطفا و نشانی
 اولیاست که از قدر و احترام ذاتش شرفست بقیه
 انما محکوم این دو حکم قضا آمد از قدر مأمور
 این دو امر قدر آمد از قضا انرا ست چرخ تابع و اجرام
 زیر حکم وین راست سدره منزل و عرش است متکا
 دانے حدیث لَحْمُكَ لِحْمِي ز بهر حیثیت کاین هر دو
 تن یکدیست یکی ز امیین دوتا با جمله خداوند منان
 اند و کوه ریاك و ان دو ضیاء تابناك ز سلطان قرار
 داده است در همه عوالم امکان و مراتب اکوان و همچنین
 ساپرا ئمه هدی نسبت به همه ماسوی پس ایشانند
 مظاهر جلالت و جمال و مضاد افعال خداوند متعال
 و امنای حی ذاور و اولیای خداوند اکبر و مائت فرمایان
 عال منما و قدر و بی با همه اینها در این سلطنت و استیلا

قضا

نه استقلال بی دارند و نه شرک بی با خدا و نه تقوی نباشد
است اموریانها باین معنی که ایشان بدو را استمداد
از خداوند جواد باین سلطنت رسیدند و نایب الشراکه
به تدبیر امور عباد مشغول بوده و نایب خدا دست از
سلطنت خود برداشته و امر خلق و رزق و موت و
حیات را بآنها وا گذاشته باشد زیرا که همه اینها
کفر است و زندقه و مخالف عقاید فرقه محقه و مناجا
ادله توحید خداوند مجید و پروردگار حمید است که
متفرد و متوحد است در ذات و صفات و افعال و عبادت
بلکه ایشان عبادی هستند مرفوق و نوری هستند
مخلوق و کینگی هستند از بندگان خاص خدا که در
مقام فقر و فنا و اضمحلال در جنب عظمت و جلال
خداوند متعال جناب اسباب کلی از خود خالی شد خود را
در جنب هستی حق نیست کرده بسر منزل فنا رسیدند

فقر بر سر گذاشته و به افتر گفته در تحت بحر بدر
 کشته و در بحر توحید شناور بوده که گوش بفواره قد
 داده منظر ایستاده اند که هر چه شنوند انگویند
 و هر چه گویند ان کنند عَبْدًا مَكْرُومًا لَا يَسْبِقُونَهُ
بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهٖ يَعْمَلُونَ بالجمله ایشان در مقام
 بندگی و عبودیت اصلاً از اراده از خود ندارند بلکه
 هر چه میکنند همه با سر خداست و اذن و اراده اوست و
 در هر آن باید مدد جدید از خداوند ^{جانب} مجید بایشان
 و اگر آن خداوند احد فیض و مدد خود را از ایشان
 قطع کند بکلی متلاشی و مضطرب و فانی خواهند
 بود محضاً اینست اصل مذهب حقیقت مطلب
 که محل نزاعست میان ما و حضرات و این مطلبیست
 که احدی نمیتواند بر آن نکتہ بکشد خواه عالم باشد
 خواه عامی و همه علماء از منفذ بین و متاخرین و

صنادید معاصرین با ما در این مدعا شریکند و اصل
ما را با آنها مخالفیتی نیست و آنها را با ما معارضیتی نه
مگر بعضی از ارباب غماهم و یارۀ ازعوام الناس که بجهت
بعضی از اغراض و امراض بمقام اغراض و اغراض مد
از استماع این مطالب اظهار انصهار و انقباض می
کنند و الاهیة علما و حکما و صاحبان فہم و ذکا با ما
درین مطالب موافقت دارند و ما با آنها کمال موافقت
داریم و روی کلام ما بر کسایفست کہ بی جهت مباحثها
میکنند و نفهمیدہ عداوت پیورزند و حال آنکہ مطلب
ما مطلبیست کہ روشنتر از ماه و افتابست و وسط است
و شاهد ما بر این مدعا کہ اصل مطلب و محل نزاع
حضرات با این دعا کونان و وجود مسعود سلطان
زمانست کہ شالاجہانت و ماء آسمان خضر و بنکوان
مہتر خضران خواجه تاجداران خاتم شہر بار از سائہ

رحمت یزدان فایه نعمت پروردگار متان باسط بساط
 امر قاتان و ماحی کفر و طغیان و ماحی دین و ایمان
 داننده اشکار و نهان زینده تاج کیان احدل
 الملوک و اعلاهم و افضل السلطین و اسنخاهم الخلق
 تحت ظلال اعلامه و الرزق عند خدال اعلامه
 القادر القاهر ذو المناقب و المفاخر غالی الهمم
 ولی النعم المجاهد فی سبیل الله و الثاصر لدین الله
ناصر الدین بن شاه قاجار خلد الله
 ملکه و سلطانہ کہ اکون خداوندیچون ان وجود
 مسعود هما یون را سلطان قرار داده است در همه
 ممالک ایران و مقر رداشته است و امام اختیار
 انا مراد و قبضه اقتدار و کفایت سلطان با عر
 و تمکین و عزیزان دنیا و دین پس اوست امر و زور و
 زمین حافظ شریعت سید المرسلین و مروج طریقت

سَيِّدَ الْوَصِيِّينَ وَأَوْسَتْ مَدَبَرِ أُمُورِ عِبَادٍ وَحَافِظَ ثُغُورِ
 بِلَادٍ وَنَاشِرَ عَدْلٍ وَذَادَ وَكَاسِرَ شَوْكَةِ أَهْلِ فَتْنَةٍ وَهَنَادَ
 وَأَوْسَتْ مَنَبَعَ فَيْضِ رَحْمَتٍ وَمَعْدَنَ جُودٍ وَكَرَامَتٍ وَ
 مَصْدَرَ قُدْرَتٍ وَمَظْهَرَ كِبَرِ بَاهِئِمَنْتٍ وَصَاحِبَ رَايَتِ
 سُلْطَنَتٍ وَوَلَايَتِ وَلِيكَ أَتْهَنْشَاهِ عَادِلٍ وَبَازِلِ دِينِ
 پَنَاهِ دَرِّينِ سُلْطَنَتِ وَوَلَايَتِ وَابْنِ هَمَّةِ اخْتِيَارِ وَ
 اِقْتِدَارِ وَهَيْمَنْتِ وَبَذَلِ وَبِجَشَشِ وَنِعْمَتِ وَفَهْرِ
 غَضَبِ وَنِقْمَتِ وَافَاضَةِ فَيْضِ رَحْمَتِ بَاهِلِ مَمْلُكَتِ
 اَزْ نو كَرِ وَرَعِيَّتِ نَهْ شَرِكَتِي بِا خِدا دَارِنْدَ وَنَهْ خِدا اَدِسْتِ
 اَزْ سُلْطَنَتِ خُودِ بَرْدِ اَشْتِهْ وَبَا اِيشَانِ وَاَكْذِ اَشْتِهْ بَلَكِهْ
 اِيشَانِ بِنْدَهْ هَسْتِنْدَ اَزْ بِنْدِ كَانِ خَاصِ خِدا كَزْ مَحْضِ
 فَضْلِ وَرَحْمَتِ اِيْزِ نِعْمَتِ عَظْمِ وَسَلْطَنَتِ كِبَرِ اَبَا اِيشَانِ
 فَرْمُودَهْ اَسْتِ وَذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ تُؤْتِي
 الْمُلُوكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلُوكَ مِنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ

عظا

وثلث

وَنُذِلْ نَزْغًا بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ
وهم چیز است وزیر اعظم و دستور معظم السلطان جم
خدم و خاقان فرشته خشم نسبت بخود ایشان که از ک
عز و جلال او را و است فرار داده است میان خود و س
رغایاء را خذ و عطا و ایصال فیضها و دستهای نامتنا
پادشاهی و تبلیغ او امر و نواهی و تدبیر امور مملکت
در سپیک کی براض خاجان نوکر و رعیت و ترویج
امر سلطنت و مختار و مقدر و عمره و ده است او را در
اجرای فرائین و احکام و عزل و نصب عمال و حکام و
تمشیت مهام اقام و رئیس فراداده اند انجنار از برای
همه اولیای دولت قاهر و سران و سرکرد کار عساکر
منصور و نگهبان کرده اند ایشان را در همه ممالک
محروسه ایران پس او است چشم بینا و گوش شنوا و
زبان گویا و دست توانای پادشاه جم جاعل و پناه و است

مظهر جلال و مصد افعال حضرت اقدس بی همال زیرا
که او هر چه دارد همه از سلطان زمانست و هر چه میگوید
از جانب ایشان و آنچه میکند بامر و حکم ایشانست و از
خود هیچی ندارد بلکه حکم او حکم پادشاهست و قول او
قول پادشاه و اطاعت او اطاعت پادشاهست و مخالفت
او مخالفت پادشاه است و جلال او جلال پادشاه است
و شوکت او شوکت پادشاه نه او شرکین با پادشاه دارد
و نه استقلال در این همه ریاست و جباه و پادشاهان
ملک و سلطنت نمود دست برداشته و سلطنت را
بالمرع با و وا گذاشته بلکه انجمناب با این همه اختیار و
امتاز و هیئت و کرامت از نوکران پادشاه جمجاه که
او را از میان نوکران خود بجهت کمال عقل و فراست و غایت
فطانت و ذکاوت انجمناب فرموده از کمال عز و قدس
و جلال خود که اجل و ارفع است باز این که خود بنفسه شایسته

امور باشد و هم رعایا و برآیا از اعلی و ادنی با ایشان
 معاشرت باشند سیاست ملک و ریاست ناسخ و ابکف کفایت
 انتخاب سپرده اند که هم رعایا و عامه برآید و هر یک از
 از بلاد با امر و حکم او مطیع و منقاد بوده بدستور العمل
 او رفتار کنند و همچنین بلکه اعظم از اینست امر و باب
 و ساطت و ولایت و ریاست و سلطنت جناب رسالت
 مآب جناب ولایت مآب سایر ائمه اطهار از جانب
 بخاریت الارباب که اوست ملک دیان و مآلک و
 سلطان و ایشان امناء و اولیای او هستند در همه
 عوالم امکان و مراتب اکوان و خلیفه و قائم مقام او
 هستند در تبلیغ او امر و نواهی و افاضه فیوضات
 و نعمتهای نامتناهی الهی و سائش و وئیس و راعی و
 نگهبان هستند از جانب خداوند متعال و پروردگار
 رحیم در اجراء احکام خداوند علام و متشیع هم انما

و توبیت بندگان و تولیت مورایشان و حفظ و حراست
همه از طغیان طاغیان پیرایشانند چشم بینا و گوش
شنوا و زبان گویا و دست توانای خدا که خداوند بینا از
ایشانرا از آغاز ممتاز کرده و از میان بندگان خود
بجهت صفا قابلیت و کمال نورانیت و نهایت اعتدال
و استقامت امتیاز داده در همه ملک ملکوت و عوالم
جبروت و فاسوت و دنیا و آخرت و غیب شهادت ایشانرا
مهم و مقتدر و فرموده و بر همه ذرات و ممکنات ایشانرا
ولایت و مدبر قرار داده اختیار و اقتدار بی با ایشان داده
است که از برای احکام و احاد موجودات نداده و قدرت
و قوت و سلطنت و احاطه و همه متی بایشان عطا فرموده
که عقول انبیا و اولیاد در درک مراتب عظمت و کبریا
ایشان چنانست چنانچه در زیارت جامه کبیر فرموداند
اِنَّكَ اللهُ مَا لَمْ يَكُنْ أَحَدٌ مِنَ الْعَالَمِينَ وَ نَزَّ فَرَمُودَهُ

فبلغ الله بكم اشرقت محل المكرمات واعلى منازل المقربين
وارفع درجات المرسلين حيث لا يلحقه لا حق ولا يقو
ولا يسبقه سابق ولا يطعم في اذراكه طامع يسر در
ابن صورت چگونه وصف توان کرد مقامات و مراتب
ایشان را و چگونه باخصایم باید مضایل و مناقبات
ناکار بغلو برسد زیرا که غلو آنست که شخص افراط کند
مذایح و محامد شخصی را برای او و صفات و محامد
بیان کند که او فاقدان محامد باشد و بجهت او مقام
قرار دهد که او صاحب آن مرتبه و مقام نباشد و این در
صوریتیست که از برای محامد و مذایح و مقامات و حد
و نهایی باشد و حال آنکه از برای مقامات و مراتب
و مذایح و مناقبات ایشان نه غایتی هست نه نهایی مگر
مرتبه الوهیت که انجا عدم بحث و لیس محض هستند
ایشان هر چه در مدارج غایه و مقامات متعالیه

کنند از مرتبه عبودیت بیرون میروند و بدان بیچون
 نمیرسند ما للتراب ورب الارباب و نعم ما قال الشافعی
 هذا الباب اول الفهی عجزت عن وصف حیدرة
 والعارفون بمعنی دانه ناهوا ان قلته بشر فالعقل
 بمعنی واختی الله فی قوله هو الله بالجملة شخص
 تنزیل داد ایشان از مرتبه الوهیت بمقام مرتبه عبودیت
 و از برای ایشان در مقام معرفت دو مقام قرار داد یکی
 مقام بشریت و یکی مقام نورانیت و تنزیه کرد ایشان را
 از همه نقایص آن مرتبه و مقام که از برای سایر بشر
 متصور است و توصیف کرد ایشان را در مقام نورانیت
 به همه کمالات امکانیه و اخلاق ربانیه و صفات فعلیه
 الهیه بعد از آن هر چه در محامد و اوصاف ایشان بگوید
 از عهد ده عشره از اعشار آن نمیتواند براید چنانچه
 جناب امیر مؤمنان همین میزان را از برای معرفت خودشان

چون

در مقام شکر

به نورانیت قرار داده و فرموده اند یا سلمان و یا جند
 معرفت بالنورانیة معرفة الله ومعرفة الله معرفة بالنورانیة
 تأمیرها در آخر همین حدیث علم یا اباز و انا عبد الله و
 خلیفته علی عباده لا تجعلونا اربابا و قولوا ما شئتم فی
 فضلنا انکم لا تبلغون کنه ما فینا ولا نهایت از الله
 قد اعطانا اکبر و اعظم مما یصفه و اصفکم او یخطر علی
 قلب احد کم و در مقام دیگر فرموده اند نزلونا عن
 الربوبیة و ارفعونا عن خطوط البشیرة و قولوا فی فضلنا
 ما شئتم فانکم لا تبلغون کنه ما جعله الله لنا و لا
 معشار العشر لان البحر لا ینزف و سر الله لا یوصف و در
 حدیث دیگر باز وارد است که فرموده اند نزلونا عن
 الربوبیة و نزلونا عن خطوط البشیرة و قولوا فینا ما شئتم
 خلاصه این معنی بخندین لفظ و چندین طریق و از ائمه اطهار
 علیهم السلام ماثور و در السنه افواه مشهور است و ما حصل

معنی آنها ایست که فرموده اند ما را نازل کنید از مرتبه
الوهیه و تشریه کنید ما را از لوازم بشریت و بگوئید
فضایل ما آنچه که دل شما میخواهد که در باطن ما میشود
و سر خدا بوصف نماید خوب میگوید شاعر آل
پیغمبر امینان خدای اکبرند از حی زادن ما زاب و خاک
دیگرند باب فیض حضرت یحیی و فیاضند خود
که چه مشتقند ما فعل حور را مصدوند نزلونا که
نکشته شد راه سالکان از ربوبیت نمیگفتند
شان نازل ترند با وجود دادن تنزلشان از این مقام
در مقام وصف ایشان عقلها کور و کردند بالجملة ایست
میزان معرفت ایشان که صراط مستقیم و منط و سط است
که نه افراط است و نه تقریط پیر کسانیکه نسبت الوهیت
بایشان میدهند و از برای ایشان خدا قائل نیستند
غالی هستند و کسانیکه مقام ایشان را منحصر بمقام بشریت

و از برای امر را مشبه کرده و چنین بنظر ایشان داده
 اند که طریقه ما بخلاف طریقه علماء راشدین
 فقهاء مجتهدین است و این سلسله علیه تعوذ بالله
 همه علماء سلف و خلف را قدح مینمایند و این علویان^{هرگز}
 از معقول و منقول بالمره رد میکنند و همچنین بشهادت
 جناب سید الشهداء روحی له الفداء غافل نیستند
 اعتقاد بشریعت ندارند خلاصه از این قبیل مفتریات
 که اغلب آنها از اعتقادات ملاحده و طایفه غلاة^{هم} خدا
 الله تعالی است باینفرقه امامیه نسبت داده و جمعی از
 عوام و بعضی از علماء مشبه کرده اند که اینها از اعتقادات
 طایفه علماء شیخیه است و حال آنکه اینفرقه محقه از همه
 این مفتریات بوی و بزارند و معتقد اینها را کافر و بیدار
 میدانند باری خدا حکم کند میان ما و کسانیکه این
 قبیل افراها را ایمانی میدانند و نسبت میدهند و حال

انکه میدانند که ماهیه علمنا را از متقدّمین و متاخرین از
 صد و اول و شیخ مفید تا سید سنداقاسید مهدی
 بحر العلوم و شیخ المشایخ شیخ جعفر مرحوم و سید العلّی
 اقا سید علی الطباطبائی که او استاد والد ماجد علام
 بود از ارکان اسلام میدانیم و همه آنها از مشایخ اجازات
 ماهستند بلکه در همه علوم استثنایا با آنهاست جزا هم
 الله عنا و عمی الا سلام خبر الجزاء چه اگر آنها نبودند
 اثبات نبوت و ولایت بالمره مُنذر رس و قواعد مذکّره
 و ملت بکلی منهدّم و منطّوس بود و هم چنین طریق این
 فرقه محقّقه در معقول و منقول و علم فقه و اصول
 بعینه طریقه آنهاست و شاهد این مدّعا کتب استدلالیه
 است که فادّر علم فقه و اصول تصنیف کرده ایم مثل شرح
 تبصره علامه و شرح خاتمه کشف الغطاء شیخ جعفر
 مرحوم و رساله حیدر و رساله صومیه در علم

فقه و مثل رساله اجماعیه و مباحث الفاظ و قواعد
اصولیه در علم اصول که همه اینها را شیخ مرحوم مرقوم
داشته اند و رساله در حجیه مظنه و سایر مسائل
اصولیه که والد ماجد مرحوم نوشته و کتابی لایزال
الاحکام که این حقیر را بام جوار و تحصیل و عتبات
بمعرض تحریر آورده و عالم الفخر فخر رشتی شیخ محسن الخنفر
که مسلم کل بود و سایر علما و مشایخ نجف اشرف و کربلا
معلی نخط خودشان تصدیق و اجازات در هازکتنا
نوشته اند و همچنین است سایر کتب فقهیه و اصولیه
از سایر علما از سلسله علیه هر کس آنها را ملاحظه
و مطالعه نماید میداند که ذره از طریقۀ آنها پاکتار
نکذاشته اند و خلافت در طریقۀ اجتهاد و فقهائبا آنها
نداشتند و ندارند و كذلك در خصوص شهداء و جناب
سید الشهداء علیه و علی ابائ و اولاده الاف التحية

والثناء کتابة که در اسرار شهادت آنحضرت سید مرحوم
 نوشته اند و قضا بدو اشعاریکه شیخ مرحوم در مرثیه
 آنحضرت گفته اند همه جا معروف و مشهور است و اینها
 که علماء و عوام ما در عزاداری سیدالشهدا دارند چیزی
 مخفی و مستور نیست بجز فرقی که میان ما و حضرات مفترق
 در خصوص شهادت آنحضرت هست اینست که ما بزرگوار
 و مرده ایشان در تصرف باطنی تفاوت نمیکند از هم و
 مبارك آنحضرت را که در سرنیزه قرآن تلاوت میفرمود
 شعوزان سر را از ادراک و شعور کل اهل روی زمین بیشتر
 میدانیم و دیگر ما قائلیم بطهارت خون مبارك آنحضرت
 طهر و طاهر و مطهر و ناک در خلاست چنانچه امام
 علیه السلام در زیارت آنحضرت فرموده اند اشهد ان
 دمک سکن فی الخلد و افسحرت له اظلة العرش بخلاف
 بعضی از حضرات که هیچ حیا از سیدالشهدا نمیکند و

و دیگریم نه خون آنحضرت

بکمال جرات و جبارت بعد طهارت آن خون طیب ظاهر
قوی میباشند و قیاس میکنند اهل عصمت و طهارت را
که آیه طهارت شد نشان ایشان نازل شده است بخودشان
و حال آنکه ایشان را قیاس بسیار نام نمیتوان کرد خوب میگوید
شاعر کلامی که از قیاس از خود بگیر کریم باشد و زو
شیر شیر این یکی شیر است کدام بخورد و اندک شیر
کدام بخورد خلاصه مقصود حضرات از اینهمه افراها
و تمثیله همین است که جمیع امثله کرده و آنها نیز بدو
رسیدگی با عنوانات این فرقه محققه بنای اختلاف
و تفرقه بگذارند چنانچه جمیع از عوام الناس بلکه از
خواص هم بهمین طور امثله کرده اند که بهمین جهت ما بنا
بنای مغایرت و مخالفت گذاشته و میگذارند ولیک
این قسم از مخالفین که امر بر آنها مشتبه شده باشد کارشان
سهل است و نایکد و مجلس ملاقات با علای این سلسله علیه

اگر از راه دینداری استفساری کنند رفع اشتباه میشوند
 و اختلاف به اینلاف مُبدل میگردد و بی محته که با بر قسم
 از مخالفین همین است که چرا رجاء بالغیب حکم میکنند بدین
 معاشرت با علمای ایفرقه و بدون اطلاع و استحضار
 از مشرب و مذهب کسیکه شیعه ایست از شیعیان الله
 عشره و عالمیست از علمای امامیه بنای توپیج و تعبیر
 بلکه لعن و تکفیر میکند از ند و بطور مخالفت و معابر
 حرکت میکنند و اگر شهر و بلد ایشان وارد شوند بر آن
 ایشان نمیروند و دید و بازدید با ایشان نمیکند و حال
 آنکه نه او را دیده اند و نه از زبان او چیزی شنیده اند باز
 خود را دست بند با کسی کاری ندارم البتّه تکلیف خود را
 در این دیده اند و مجدّاهم جواب خواهند داد که چرا بی
 جهت شق عصا مسلمین میکنند و میابندگان اله و
 رعیت و مملکت پادشاه اختلاف و تفرقه میاندازند

قسم اول قیام از حضرت که اخلاف تا این فرقه محقق دارند
 اشخاصی هستند از جهال طلبه علوم دینی که شغل ایشان
 همیشه قیل و قال است و مایه علمشان مراء و جدال و نزاع
 ایشان با علمای این سلسله علیه محض از راه جهالت و عدم
 علم و معرفت است به بعضی از اصطلاحات حکمت و برخی از
 مقامات معرفت زیرا که این علوم در واقع و نفس الامر
 فن ایشان نیست^۱ مختصراست بعلوم قشریه^۲ نحویه^۳ و^۴ منطقیه^۵
 و اصلا از اصطلاحات حکمت الهیه و مقامات مغارف
 ربانیه اطلاع و استحضار ندارند لهذا تفهیم بمقام
 بحث و ایراد امده میگویند که شیخ مرحوم در مسئله علم
 خدا و مسئله علل اربعه و مسئله معراج و معاخطا
 کرده و بضلالت افتاده از برای خدا و علم قایل شده
 یکی علم قدیم و یکی علم حادث و از این لازم میاید که علم خدا
 حادث باشد بخدو ث اشیا و در مسئله علل اربعه هم

بلکه فن
 ایشان
 مع

ائمه عليهم السلام زلت ناعی و مادی صور میباشند
 و از این هم لازم میاید که ائمه هدی صانع موجودات و مادی
 ایشان ماده مخلوقات باشد و در مسئله معراج و معانی
 هم با اینها مثل و عدم عود اعراض قائلست و از این لازم
 میاید که معراج و معنای روحانی نباشد و اینها همه ناشی است
 از عدم معرفت با اصطلاحات حکمت و عدم تتبع و ممارست
 با اخبار ائمه اطهار که همه اینها را ائمه اطهار علیهم
 السلام بسیار فرموده اند و شیخ مرتضی از خود چیزی ننکته
 بلکه هر چه فرموده اند همه را خود از کلام خدا و اخبار
 ائمه هدی است اما در مسئله علم شیخ مرتضی فرموده اند
 از برای خدا و علمست کبر و ین خصوص اخبار منزه از
 عنرت ظاهره و اوست که از برای خدا و علمست یکی علم
 قدیم که مختص خداست و آن عین ذات خداست و خدا با این
 علم عالمست به همه اشیا را شیاد ذات خدا نیستند و قبل

از ایجاد و نه بعد از ایجاد بخواش و نه بارتنا صوتی بخوا
 صوتی و حکما گفته اند و یکی علم حادث که آنرا عقیدیم کرده است
 به انبیا و اولیا و ملئکه و محمد بن یعقوب کلینی علیه السلام
 در اصول کافی از برای این یک باب علیحدّه قرار داده است
 و اینکه این علم را خدا بخود نسبت داده است از بابت شرافت
 و از این لازم نماید که علم خدا باشیء حادث نباشد و اما
 مسئله علل اربعه پس از آنهم مقدار اخباریست که از آنهم اطلاعی
 وارد است که فرموده اند علّة الاشیاء صنعه و صنعه لا
 ملّة له و مراد شیخ مرحوم از علل اربعه در ایجاد عباد و خلق
 صورت و اد صنع و مشیت خداوند جوهر است که همه موجودات
 بقول و مشیت خود را ایجاد فرموده است پس علت ایجاد و خلق
 صورت و اد حقیقه اول و مشیت خداست و اطلاعی از اینها
 بائمه اطهار علیهم السلام هم باین اعتبار است که ایشان محل
 مشیت و معرفت ذل و مظهر رحمت خدا هستند و الاشیاء

وکلاً که ائمه هدی مابلاً سفلال صانع موجودات و خیال
 این مصنوعات باشند و یا نعوذ بالله ماده و صورت ایشان
 ماده و صورت نباشد از برای سایر مکنونات چه اینها همه
 کفر است و زندقه و مایه پریم از این اعتقادات فاسد کاسد
 خلاصه این دو مسئله از مسائل غامضه حکمت است
 که محل نزاع است میان شیخ مرحوم و سایر حکماء و محققان
 آن منوط است بر بینا مذاق و اصطلاح آنها در شیخ ماکه
 مشروح و مفصل در محل آنها این دو مسئله را مبرهن
 و مدلل فرموده اند و بی تفصیل آنها فرارور فهم
 عوام نیست و دخل بقی حضرات هم ندارد که دخل معقول
 کرده در بین فنّها به شیخ مرحوم بحث کنند بلکه باید مدتها
 درس بخوانند تا اصطلاح یاد بگیرند بعد از آن اگر ابرار
 دارند بکنند و اینکه این حقیر در الجملة اشاره کرد محض
 از برای دفع توهم و رفع همت است و من باب تمییز بود و الا

مسئله علم و عقل و مذاق و اصطلاح

مقام مقام بنیاقضیل این قبیل منال نیست و همچنین
امرد و مسئله بمغراج و معاد که حضرات از جهت عدم فهم
معنی مراد و جعل ایشان بر حقیقه اجساد و اجساد^{اصلیه}
و عرضیه این توهم را کرده اند که شیخ مرحوم بمغراج^{جسمانی}
و معاجسمانی قائل نیست و حال آنکه انجناب کافرین^{ند}
منکر معاج و معراج جسمانی را و همه جا تصریح فرموده اند
باینکه جناب رسالت مآب با همین جسم و جسد^{مطهر}
و مقدس و با همان تعلین که در پا داشتند پابشر^{اعلی}
کذا شدند و مراد ایشان از الفاء مثل که فرموده اند امر^{صن}
انجسم شریف و عنصر لطیفست که آنها را گذاشت و بدو
خرق و النبیام از همه اسمانها گذشت و بقیا^{جسم} آخری جسم
مبارک خود را لطیف نمود تا آنکه بمقام مآب و سیر اود^{ند}
در طرفه العین صعود فرمود و هم چنین تصریح فرموده^{اند}
باینکه معاج و حشرا و اجساد عبارت از عو^ر و حشرا^{بهمین}

جسم جسد محسوس و ملموس و کبی بعد از تصفیه رفع کثافات
 دنیوی که بهمان اجسام اصلیه نورانیته عارض شده
 بود چه این معنی از جمله بدیهیات عالم است که این اجسام
 با این کثافات و کدورتها و این دار دنیا با اینها عارض
 شده است نه قابلیت دخول بهشت دارند و نه طاعت خلوت
 در جهنم خلاصه اینست مراد از مرحوم در عود اجسام
 اصلیه و عدم معارضه دنیوی که در مسئله معاد
 بیان فرموده اند و این امر این قسم از مخالفین هم سهل
 اگر انصارا پیشنهاد کرده و از راه عناد و الحجاج نیایند
 و مقصودشان فهمیدن معنی مراد باشد بکبر مسائل
 الجنباب که مشتملست بر بیاهمین مسائل و خود از بزرگوار
 صریحا مراد خود را بیان فرموده است رجوع کنند از برای
 همه واضح و عیان خواهد بود که حق با آن جناب بوده است
 خلاف فهمیده و چه جهت با آن بزرگوار اختلاف و درین اند

و حضرات ندانسته و نفهمیده بان مرحوم بحث و ایراد کرده اند

قَبْلَ مَرِّهِمْ مِنْ اَزْكَائِيكَ بِاِنْ فَرْقَةٍ مُحَقَّقَةٍ عِدَاوَتِهِ
 عَنْ اَمِيرِ زَنْدِ اَشْتِیاجِی هَسْتَنْدَ كِه عِدَاوَتِ اَنْهَامَا بَا اِنْ
 سُلْسِلَهٗ عَلَیْهِ هَمَّخِزِ اَزْزَاهُ حُبِّ رِیَاسَتِ وَخَاجِی هَسْتَنْدَ كِه
 عِلْمَايِ اِنْ سُلْسِلَهٗ عَلَیْهِ رَا مَحَلِّ رِیَاسَتِ وَخَاجِی وَرَاسْتَه
 دَر مَقَامِ اَنْتِزَارِ وَا كِرَاهِ اِلِیَّ نَادِهٖ بَعْضِ نَسَبِی هَايِ بِيْجَا بِلْمَا
 اِنْ سُلْسِلَهٗ دَاوَهٗ مِیْخَوَاشَنْدَ بَا اِنْ مَحْصَنِ هَايِ بِيْ مَعْنِی وَ
 نَسَبِی هَايِ بِيْجَا مَرْدَمِ اَزْ دَوَرِ اِنْهَامَا مَنفَرَقِ وِیْرَا كَنْدُمُو
 سَدِّ رَا هِ اِیْشَانِ بَاشَنْدَ كِه مَبَازِ اَرَادِهٖ بَا اِنْهَامَا رِیَاسَتِ
 اِیْشَانِ هَمَّ بَا اِنْ وَاسِطَهٗ مِثْلِ اِنْهَامَا دُنْیَا جَمْعِ كَرْدِهٖ مَنَاسِ
 رِیَاسَتِ بَاشَنْدَ كَوْنَا عِلْمَايِ اِنْ سُلْسِلَهٗ رَا هَمَّ قِیَاسِ بَعْضِ
 اَزْ اَشْجَا اِنَاسِ كَرْدِهٖ اَنْدَ كِه نَهَايَتِ اِیْشَانِ دَر اِنْ نَشَا دُنْیَا
 شُهرتِ وَ مَسْئَلَتِ مَبَا عِوَامِ كَالَا نَعَامِ اسْتِ وَ جَمْعِ حَطَامِ
 دُنْیَا اَزْ حِلَالِ وَ حَرَامِ وَ رِیَاسَتِ وَ تَشْخِصِ مَبَا بِيْنِ اَلْاَنَامِ
 چِنَا پَنْجِهٖ خُذَادِ رَا یَاتِ مَتَعَدَّدَهٗ مَحْسَبِ تَا وِیْلِ اَزْ حَالِ اِنْ

قبیل اشخاص خبر داده و توبیخ و تعییر فرموده است ^{صدا} غلام
پناه می برم بخدا از این حالت که عمر عمری خود را از بدایت
تا نهایت در تحصیل مال دنیا تلف و همت خود را بر ^{نقض}
ورود اهل معرفت و محبت صرف نموده شهرت و ^{سبب} شهرت
و حجه همت ساخته در تحصیل علوم اکتفا مبادی
مرتبه آنها نموده اصلاً بفرجه بالا نرزانها پرداخته
تکالب بمحطام دنیا کرده از ثلث و وصایای اموات و احوال
و اموال ایستام و فقراء صاحب ولت و ثروت شده دنیا
از دبدبه زرق و شید و اسبای عام غریبی پُر کرده راه عوا
بپیاره را بزینم و کسبندگان خدا را از سلوک طریق ^{حق} منع کنیم
و حال آنکه در نظر عاقل همه اینها پوچ و بیجا است و
کارهای بی است لغو و باطل و هرگز مرد عاقل باین چیزها
که در اندک زمانه فانی و زائل خواهد شد مغرور نمیشود
و حسرت نمیکشد بلکه عبرت میگیرد از انبیاء و اولیاء ^{صلوات}

واقفا که از دنیا و مافیها گذشته و اعراض کرده اند و کفایه
میکنند از برای مادر موعظه و نصیحت خالت جنا و لایت
ماب که ضرار بن ضمره در نزد معاویه بعد از بنیان اوصاف
المنحصر گفت اشهد بالله لقد رأيتُهُ في بعض مواقفه
وقد ارجى الليل سُدوله وغارت نجومه وهو قائم في محرابه
قائض على حيته يتململ بملل السليم ويبكي بكاء الحزين
فكان في الان اسمعه وهو يقول يا دنيا يا دنيا الى تفرض
ام ان تشوقت هيهات هيهات لا خان حينك عزى غيرك
لا حاجة لي بك وقد طلقك ثلاثا لا رجعة بعدها
فعمرك قصير وخطرك يسير واملك حقير اه اه من قلعة
التراد وبعد السفر ووحشة الطريق وعظيم المورد
نيس بدان ای عزیز من اینست شعا ابتغارا و لیئا و ابرار
اخیا و بزرگان دین چنانچه مقرر فست شیخ مرحوم به
دفعه جمیع ماملک خود را از راه خدا داده و هر چه داشت

بفقره بذل کرد چهره از برای خود بایه نکذاشت و همین
 والد ماجد علام حجه الاسلام مرحوم چهل ساله بود که در
 مملکت اذربایجان مرجعیت و ریاست داشت و در حین
 وفات مبالغه قرص از برای ما گذاشت و رفت و بنده
 هر چه داشت و نداشت فروخته بقرص ایشان دادم و
 این را که عرض کردم ندر از بابت شکایت و کفران نعمت
 بلکه از بابت مثل و حکایت بود از حالت اهلای این سلسله
 علیه که از دنیا جو دایشان دنیا و مافیهاست و همیشه قنای
 بقدر کفایت کرده کمال اغراض و عقاف از فوق کفایت
 دارند در این صورت خیلے تعجیب است از بعضی که علمای مازا
 باین حالت محفل دنیا می دانند و می دانند و همه بجهت
 بنای تفرقه و عداوت می گذرانند و بر ریاست ناقابل خود
 می تهرسند و حال آنکه این خط عشوا و خیال بیجا است که
 از غایه پستی فطرت باین خیال افتاده اند و الا محو خدا

اغراض
 مع

کسی چشم به جیفه کشیدند آنها ندوخته و آخرت خود را
بدنیای آنها نخواهند فروخت بلکه علایق مابین طو
جمع حطام دنیا را که خون دل را مل و ایثام است مایه
نجات دنیا و آخرت خود میدانند چه اگر نه این بود
میدانستند که راه این امور را بهتر از همه می دانستند و
جمع اموال دنیا را بهتر از آنها میتوانستند و لای اوقات
خود را اشرف از این میدانستند که باین چیزها ضرر کنند
دیگر در این صورت نمیدانم ترس اینها از چه باب است
ما را که بادی نیای اینها آگاهی نیست آنها را اما چه کار است
بگذارند تا سودگی و فراغت پنبه که مردم در گوش دارند
در بیاریم بلکه از خرابی غفلت بیدار شده هوش پیدا
کنند و گوش بفرمان ادا معرفت بدهند باری همه حرف
در سر پر است که مردم را خبر نکنید که چه خاک بر سر
انوار این مباد از دور و بر از آفتاب شده طالب

اهل حق باشند و راه حق بروند و الا بحث دیگر دارند
فیمرجهای پس آنها کسان هستند که عناد و
 عداوت آنها با ما نه از راه اشتباه است و نه از بابت حب
 ریاست و جاه و نه از جهت عدم معرفت بلکه محض از بابت
 بغض و عداوت است با خاندان رسالت و اهل بیت عصمت
 و طهارت و لے چون نمیشوند بر ملا عداوت خود را اظهار
 کنند لهذا در عداوت با این فرقه محقه و انکار فضايل
 و مناقب حضرت اسد الله الثالث به بعضی افعال عداوت
 معند آمده او لا میگویند این مطالب که در معارف
 الهیه و مطابق ربانیه و مقامات و مراتب نبوت مطلقه
 محمدیه صلی الله علیه و آله و ولایت کلیه علویه بیبا
 میشود چیزهایی است که شیخ احمد احساناره آورده و
 سابق بر این در میان شیعه اثنا عشریه نبوده است ما
سمعنا بهذا فیما بیننا الا ولین و حال آنکه هر کسی که

ادنی بصیرة و نور و اندک عقل و شعور داشته و بربکب
 اخبار و آثار مرود کرده نباشد میداند که این قول قول دور
 و از غرغرات اهل غرور است که میخواهند مردم را با این
 حرفها مغرور کرده هوام را فریب داده از حضور بمجالس
 علما و تلامیذان بزرگوار که در افطار و امصا شرعاً
 میکنند محروم و میهجور کنند چه هر کس فی الجمله تتبع در اخبار
 و آثار ائمه اطهار و کتب و زبر علما اخبار و روایات اصحاب
 کبار داشته باشد کالشمس فی رابعة النهار از برای او
 واضح و آشکار خواهد بود که جمیع احادیث و اخبار خطبه
 و دعاها و زیارتها مشتملست به بیان این مراتب و مقامات
 و اصداد اسلام تا امروز جمیع علما و حکماء و محدثین ^{سعیها}
 در نقل از اخبار و نشر این آثار کرده رساله ها تصنیف
 و کتابها جمع و تألیف نموده عمرها صرف کرده و خوابها
 نفسها تلف شده است و شیخ ما جل الله شأنه و انار الله

خورده
 ۴

دهانه

برخاسته پیرزده غیر از آنچه چندا کنند زایش عسک افروز در
 گفته اند ن گفته و در هر یک از این دو کتاب در هر یک از این
 بدلیل و برهان ثابت کرده اند که این کتاب رسالت و ابی
 مسائل که از این جناب سنی است و جواب آن شده بر آن
 چاپ شده افاقر این پر کرده است و از یک کی بی شایسته بود
 و اعتنا نظر انصاف به ربر و بیانات افشا نظر کند
 و بیند که هر چه نوشته اند همه در افشایان کتاب مبین
 و روایات ائمه طاهریین و مطابق ضرورت و بیست
 غایب مانده الباب اینست که در اعراض سابقه و از فاضل
 علای شریعت اثنی عشره بجمعه شدت تقیه آنچه نشان
 و باید ممکن از اظهار و انتشار آن آثار نبودند چه بعد
 آنکه موبک شریف نبوت از مساحت دنیا به جنت علیا
 خرامید اصحاب شقاق اسباب شقاق فراتم آورده و ائمه
 اطهار علیهم السلام بمقتضای زمانه از مساحت ظاهر

مدتها

کرانه کز بیخ در خانه نشینند سیاست ملک و ریاست
ناس نبال اسبه و بنی عباس بوده در آن اعضا که
از اصحاب کبار یارای آن نبود که اظهار تشیع کند چه
اینکه اخبار و اسرار ایشان را بر ملا همه جا اظهار کنند
و منافق ایشان را انتشار دهند و سر منجواصانهم بکمال
خوف و هراس و امر بهمین قرار بود تا زمان دولت ابو
که در عهد و عصر ایشان امر شیعه بی الجمله قوه گرفت
و رواجی بهم رسانید و علمای شیعه در آن زمان بیشتر
همیشان بر تدوین فروع دین و تألیف کتب و اثبات خلافت
ظاهر ائمه طاهرين و رد مخالفین مصروف بود و این
اسرار را از اخبار مخفی و مستور میداشتند و بجا وجود
این باز نور ولایت ایشان در جلوه و ظهور بود چنانچه از
این جوزی مشهور است که در حق جناب ولایت ماب
گفت ما اقول فی رجل اخفت فضائله اعدائه حسدا و اولیای

خوفنا و قد ملاء الخافقين ما بين الخفائين بالجده بعد از
آنکه دولت ایشان منقرض گشت باز گاهی جنگ و ستیز
سلاطین بود و گاه قتل و غارت مغل و چنگیز گاهی فتن
عجم بود گاهی شورش عرب تا امر سلطنت منتقل گشت به
سلاطین صفویه و در این عهد هم اگر چه از ثبوت و سو
وامداد دولت ایشان تنبیه بالکلیه برداشته شد و
علمای شیعه بنای نشر علوم گذاشتند ولی ایشان را
دوران اوان اندر فرصت شد که مشغول جمع و تالیف
متشکلات اخبار و متفرقات اثار ائمه اطهار شده مثل
عوالم و مجار الا نوار و سایر کتب اخبار که اغلب از آن
جمع و تالیف شد دیگر از برای ایشان فرصت اینکه آن
اثار را در میانه مردم منتشر کنند و اشارات و رموز
انها را همه کس بروز دهند نبود تا اینکه دولت ایشان
هم منقرض گشت باز بیک چند ملوک طوایف شده هر جا

از برای

سرکش بود دعوی سروری کرد و هر کجا که می بود پادشاه
 مهرش خواست کار کیتی همه در اضطراب بود و امر شد
 و ملت در اختلال پس در آن هنگام نیز علمای اسلام
 هر یک در گوشه عزلت و انزوا بود به پیجویه ممکن
 از شر علوم و حقایق و دقائق رسوم نبودند تا اینکه
 بافضای تقدیر خداوند قدیر ابر فیض و احسان از بحر
 فضل همچون مایه ور شده باز آن رحمت بر ساحات احوال
 اهل ایران باریده دهر کاهای امل به بار آورد گلشن
 روزگار را موسم نو بهار آمد شالط خدامایه جود و
 ندی ای فتح و علا السلطان فتح علی شاه
 قاجار بخت تاج و تخت بیفراخت و صدر خواجه و قد
 بیاراست مزاج زمانه تغییر کرد جهان خراب تعمیر یافت
 کار ملک و دین بکام شد تیغ حرب و کین در نیام رفت
 دلهای رمیده رام گشت و روزگار آشفته آرام گرفت

ایران در آن عهد سالها در متمادن و امان غنوده و مدتها
در ظل عنایت آن جهان بان اسوده از انجا که آن سلطان
نافر و تمکین و مرزبان دنیا و دین بیایکی فطرت موصوف
و باخلاص اهل بیت عصمت معرون بود و در اقام دولت
و قوام سلطنت خود را در تقویت و تربیت اهل علم و
معرفت میدانست و پیوسته همت والا همت خود را
بر ترویج دین و تشیید شرع متین مصرون میداشت
لهذا را عهد هما یون و زمان مبالک میمون علماء
اعلام در هر بلد از بلاد اسلام علم کبریا با وج ^{افزایش} سمیت
و هر یک از آنها در قطره از اقطار باطنیان خواطر
فراغت بال بنای نشر علوم گذاشته باظهار آثار و انوار
ائمّه اطهار و کبایان مقامات و مراتب و ذکر و فضایل
و مناقب حضرت اسماء الله الغالب اشغال میورزیدند
از انجمله نضر مؤید و نور هجر شیخنا و مولانا الا و احد

الامجد الامجد المؤيد المسدد الشيخ احمد بن الشيخ زين الدين
 الاحمدي اعلى الله مقامه ورفع في الدارين علامه بنا كذا ^{شند}
 كه در هر بلدي از بلاد شيعه اثني عشره رايه هدايت ^{شند}
 حقايق و دقايق توحيد خداوند مجيد و مراتب نبوت و
 ولايت را كه در كتاب خدا و احكام ائمه هده مسطور
 و مرئوز بود ظهور و بروز داده در مشايخ عباد و بلاد منتشر
 فرمايند چون مولد و مسكن انجناب بلاد بحرین بود لهذا
 مدني در بلاد بحرین و قطيف در معقول و منقول مشغول
 تأليف و تصديف شده جميع علماء انسا مان كه هر يك
 محل الفحول بودند بعلم و فضل و تقوى و ديانته احاطه
 و جامعيت انجناب از غان كرده هر يك از مشا كل مشايخ
 در هر علم سؤالات عجيبه كرده و جوابها ي وافي و كافيه
 حاصل نموده رسائل حقيقه دلائل انجناب در بونا
 همتا مسائل كه هر يك از مراتب حقيقه اي و فضول

وابواب طریق و قواعد احکام شریعت حکایت است در
آفاق منتشر و در اطراف و اطباق مشهر گشته پس
عده بے بغر زبانت مشهد مقدس و ارض اقدس از مسکن
مالوف خود عنان عزیمت بسبت ایران معطوف داشته
در چین عبور و مرور بدارا العبادت دار شده و همه
علمای بزرگ کمال عظیم و بتجلیل از انجناب بعمل آورده
و مستدعی شدند که مدتی در آن بلاد توقف فرموده
از فنون علوم خدمت انجناب مشغول استغفار و تحصیل
نابشند در آن اثنا خاقان مغفور مبرور از قدوم میمنت
لزوم آن مرحوم به ملک ایران مستحضر شده نامه
ملاطفت علامه مشتمل بر اظهار ارادت غایبان و
مراجعه ملوکانه و شوق ملاقات ایشان بهمان مضمون
که معتمد مرحوم در کنجینه خود ثبت کرده است از دربار
همیون صادر شده و پس از ورود ایشان بدارالخلافه

از انجناب

ناهر کمال اعزاز و اکرام بعمل آورده و او را به همه علمای عراق
عجم مقدم داشته و مقدم او را مغنم شمرده از فنون
علوم و حقایق رسوم و سؤالات عجیبه فرموده و از ان
جناب جوابهای شایسته و کافی حاصل نموده مدت
مدید در مقرر سلطنت مستقر گشته و بنای تدبیر
گذاشته تا قانون مبدع و معاد و اسرار ابداع و ایجاز انباشته
امرونی و دلائل تنزیل و وحی تعلیم خلق جهان کرده
و چندانکه شایسته باعلان راز نهان موجهها از بحر
حقایق اوج میبرد و از اطراف و اکناف علماء
اعیان و اشراف بسوی آن مجری خارشده حال کرده هر
کس در هر فن که مهارت تمام داشت و در آن علم خود را
مسلط و ماهر میانگاشت از مشاکل آن که تا آن زمان
لا ینحل بود سؤال میکرد و او را بخود غالب و قاهر میداد
چیز انجناب از برکت امته اطیاب بدون تلبذ از احدی

علم

از علما اطلاع کامل بر جوامع علوم حاصل کرده و احاطه
نامه بر کلیات رسو داشتند فنکار من که بمکتب رفت
خط نوشت بفرز مسئله امور خد مدد رس شد
بالجمله انعام علام دران ایام که با کثرت بلاد ایران تشریف
برده و ناهمه علمای عراق و فارس و ازربا پیمان و خراسان
و عراق عرب ملاقات کرده و کتب و رسائل او را دیدند
همه آنها با جاح و جامعیت آن حقیقه جامع و کلمه
نامه اقرار و اعتراف می نمودند چنانچه اسامی آنها را
سید مرحوم اعلی الله مقامه در کتاب لیل المنیر ^{مفصله}
ذکر نموده و ثابت کرده اند اجماع و اتفاق و شهادت
معا صبرین آن مرحوم را از علما و اعلام که در آن عصر
همه آنها مرجع حل و عقد مهام انام و رؤساء اهل اسلام
بودند بو ثبات و عدالت و تقوی و دیانت و حلم و معرفت
و اجتهاد و وفاداری و انجذاب اهل الله مقامه تا اینکه

بعضی

در اواخر بعد از ارتحال اکثر آنها از دار دنیا بعضی از جهات
بجهت از اغراض دنیوی و امراض فاسده بمقام اغراض
و اغراض امده بنای معارضه و مضانده با انجناب گذاشتند
و الا صنادید معاصرین آن مرحوم مثل سید سند سید
مجر العلوم و شیخ المشایخ شیخ جعفر مرحوم و سید الملک
اقاسید علی الطباطبائی مرحوم و سایر علما عراق عرب
و هم چنین علمایزد و کرمان و کاشان و اصفهان و فارس
و اذربایجان و خراسان مصدق او بودند و کتب ایشان
در نزد همگان فحول متلفی به قبول بوده و همه کمال حسن
سلوک و ادب را با انجناب مسلول داشته و بفضل و دانا
و تقوی و علم و حکمت ایشان از عیان داشتند و همچنین
نلامید و شاگردان انجناب که از حسن تربیت و نظر
کیما اثر ایشان هر یک در درک حقایق معرفت و دقایق
حکمت و اصول قواعد شریعت و فصول آداب طریقت از

نوادر دوزان و اعجوبة زمان بوند خاصه سيد سندن
 ومولاي معتمد فخر الامم ومفخر العرب والعجم زبدة الافان
 وعمدة الاكابر والاعاظم سيدنا ومولينا الحاج سيد كاظم
 اعلى الله مقامه ومجتهد مجاهد مخبر مقام مفخر الانام
 قال لما جد علام قلت النعم حجة الاسلام رفع الله في الدارين
 اعلامه كه هريك در حال حيوة وممات انجناب بيا سيد
 خدا و تسديد ائمة هدى وعنايات بلانهايات پادشاه
 اسلام پناه بكمال انسايش ورفاه هريك در فطره از افطار
 ومصرى از امضار بناى نشر اخبار واثار ائمة اطهار عليهم
 السلم را كذاشته سيد مرحوم در عراق عرب برببان فصيح
 مانوس و محاليس دروس ان اثار را انتشار داد و الدماجد
 علام نيز در دار السلطنة بپرينز و مملكت اذربايجان به نشر
 ان اثار و بيان ان اسرار با شغاف و زريده بلبان فصيح
 بيا ميلح حقايق و دقايق توحيد و نبوت و مقامات

مراتب امامت و ولایت و ابتداء و تاجیک و دور و نزدیک
 رسانده در هر ولایت رأیت علم و معرفت افراخته اسرار
 آیات کتاب و رموز اخبار ائمه اطینا بر ابد خواص و عوام
 به اوضح بیانات همانند دیکر جای عذر از برای حدیث
 باقی نمانده از انظر و هم جمیع از ارباب علمایم که از باب عرض
 و مرض بودند و فیثکه ظهور این نور را دیدند بر نایست خود
 رسیدند عداوت باطنی که با اهل بیت رسالت داشتند
 ایشانرا بمرکت و هیجان آورده بعضی از عوام کالاً نعام
 که مثل همج رعاع و هر فاعق را انبیا عند بد و برانها جمع
 امده اتفاق در نضره اهل شقاق و دفع اهل وفاق کرده
 جهال عرب و عجم با آن سید سند حفظ ادب نکرده بنام
 تکفیر گذاشته و جماعت ترک با این عالم علام قننه ستر
 بر آورده اختلاف عظیم میان شیعه اثنی عشره انداخته
 حتی پدر را از پسر و مادر را از دختر و برادر را از برادر جدا

و جمیع غفلت
 هلاک انداخته
 مع

ساخته مردم دو فرقه شده در مخفا شرف آیند و فرقه را
 کشف و اصولی نامیده و در کربلای معلی شیعین و بالاسری
 و در دار السلطنه تبریز غالی و ناصبی پس یکدیگر را بیهوده
 و غلو نسبت داده و یکدیگر تو بیخ و تعبیر نموده و لعن
 و تکفیر میگردند تا کار بجای رسیده که هر کس با عیسی میگوید
 و بناصبی لعن میگرد حضرتان بدشان میآمد بنای عمره
 و جنک و سب میگذاشتند خاصه در دار السلطنه تبریز
 تا اینکه بقیع این بر خورده خواستند این اسم را از سر خود بر
 دارند اسم خود را متشرع و اسم این فرقه را شیخی گذاشتند
 چنانچه سنیها اسم خود را سنی و اسم شیعه را رافضی
 گذاشتند هم چنین اینها هم بر وش آنها خواستند خود را
 اهل شریعت بقلم داده و این فرقه اثنی عشریه را خارج از
 شریعت و مقصود ایشان محض شبهه انداختن است بقلوب
 عوام الناس که گاهی میگویند اینها غالی هستند گاهی می

از اینها

گویند خارج از شریعت پیغمبرند و گاهی میگویند اینها مرثیه
نازه است که علمای ماضین نرفته اند شما نازه آورده اید
و حال آنکه ما هر چه گفته و میگوئیم همه مطابق کتاب مبین
و روایات ائمه طاهران است که سابقین گفته و رفته اند
والان کتب ایشان مملو است از همین مطالب و ما چیزی تازه
از خود نیاورده ایم و بدعتی در دین ن گذاشته ایم چنانچه
بر هر فرض و غافل این معنی ظاهر است قل ما کنتم بدعا من
الرسل بل نهایت مطلب غایب مانده الباب اینست که ما
بعض مطالب قیمه و نکات عجیبه از بیانات آیات کتاب
و اخبار و آثار ائمه اطهار مثل سرفرد و سراج و ابرار
و علم معارف و بیان و علم مکتوم و علم ضم و استنتاج و حقایق
و دقائق مسئله معراج و قواعد سایر علوم استنباط و
استخراج کرده و میگوئیم که همه آنها مطابق ضروریات دین
و موافق اصول عقاید مسلمین است و درین بحثه ما وارد

نیست چه در اینکه هر چه در زمان منافع میشود تصرفات
 از همان پیشتر میکرد و افکار و کارها را ظاهر میشود شکی
 نیست چنانچه تصرفات اهل این زمان را می بینیم در ماکل
 و مشارب و عمارات و باغات و فروش و ظروف و اسباب
 آلات حرث صنعه ها و حرفه ها و کسبه ها و عراده ها تصرفات
 عجیب و غریبه میکنند که پیشتر این ورسم از آنها در میان
 عامه مردم نبود مگر اصول آنها که اهل این زمان همان
 اصول را دست گرفته تصرفات در آنها میکنند که الی الان
 بدین حد رسیده بود چنانچه الان در فرنگستان کارخان
 ان برای تابندگی چیت و کرپاس و حریر و شال اقمشه اختراع
 کرده و از برای آنها اسباب و آلاتی که قرار داده اند که همه به
 یکجای چرخند و یک دفعه بحرکه می آیند بطوریکه هم حلاج
 میکند و هم میرسد و هم می نافتد و این کار هر نافتده و حلاج
 نیست هم چنین در صنعت تجاری کسبه های تجاری درست

میکنند که دو سه دونه بنگاه راه طق میکنند و بالون که بهوا
میرود و سیرج ترا از کشته دریا بی سیر میکنند و عراد ها بجا
که در یک ساعت که فرسخ راه میرند و نلکان که در چند دقیقه
از همه روی زمین خبر میدهند و هکذا عمل چای و عمل عکس
که صورت بهمان هیات در شب نشسته میماند و محو نمیشود ^{خلاصه}
صنعت های عجیب و غریب بکار میگیرند که عتول اکثر از ادراک
انها عاجز و قاصرند و اغلب صنعتکاران بهمین جهت کار
افتاده اند با وجود این احدی از جولا و جوال ناف و مکار
و شصا صنعتکاران و اصناف بازاری کاری با فرنگی ندارند
و بانهما بحث میکنند که چرا شما این صنعت ها را اختراع کرد
امرها را فاسد بازار را کاسد و زاهها را نزدیک و کارها
انسان کرده اید بلکه همه آنها دیدند که این کارها بهتر و آسان
تر از کارهای سابقست رفتند پی انکار حال ببا انضاف
ده چای که فرنگی لا مذهب که بجز محسوسات بجز دیگر معنی

نیست بمحض تربیت سلاطین خودشان که فی الجمله فراغت
 بهم رسانیده و بفکر این چیزها افتاده اند مدرك را بجای
 رسانیده اند که همه این صنعه‌های بدیع و از اصول
 صنایع قدیمه استنباط و استخراج کرده اند و اختراع بی
 نمایند چه عیب دارد و بجای عالم ضرر می‌رساند و درین
 عهد فیرود که از توجه خواطر و ایمان مقام سلطان زمان
 شاهنشاه مجاهد اسلام پناه روح العالمین فداء که از شیعیان
 خاص امیر المؤمنین علیه السلام است و از فطر اخلاص و خضاعت
 که بمجناب ولایت مابعد دارند صورت مبایع انحضرت اطوف
 عبودیت و انرا نشان سلطنت خود قرار داده پیوسته همت
 و الامتضا خود را بر هیچ دین و کثر فضایل و منافجنا
 امیر المؤمنین علیه السلام گذاشته و آنی از نفوید علمای ائمه
 و فرقه محقه علویه غفلت نداشته و از برای همه شیعه
 اثنی عشریه باین جهت کمال اسایش و فراغت و نهایت اهنیت

فرمود

و توبیک

علما

اعلام

واستراحت حاصل است جمیع از علماء و اهل معرفت
فرصت را غنیمت دانسته بشکر این نعمت و سپاس
این موهبت روز بروز در فنون رسوم غفور و تامل کرده
و در تجارت علوم خوض و تعمق فرموده بحقایق و اسرار آنها
برخورده و در قایق و رموز آنها را یک یک بروز داده
مردم در عقاید دینیّه و معارف یقینیّه صاحب بصیرت
و نور بوده و از حقایق الهیّه و معارف ربانیّه بکلیّ عمر
و مهجور نماند و اگر باین عرض بند، معرّفی اعتراض
آرد و بگوید که این آیات و اخبار و احادیث و روایات را
ما هم دیده ایم چرا باین حقایق و دقائق که شما بر منقول
منابر خورده ایم آن قدر جواب میگوییم بیچاره و که از اخبارنا
و آثار ائمه اطهار اغراض داری و اصلاً رجوع بکتاب و
تفاسیر و اخبار نکرده و بر بروی بیانات آیات نظر نمیکنی
نه از آثار انری دیده و نه از اخبار خبری شنیده نه در

بیّنات

بضائفاً استبصار کرده و نه از سزاوار استحضار داری نزد
 عوالم سیر کرده و نه عالم دیده نه در بحار سیاحت نموده
 نه در سما و عالم سیاحت نه تفسیر و تاویل میدانند و نه
 برهان و دلیل نه بوی از معرفت شنیده و نه کوی در میدان
 فضیلت رنوده تو کجا و در قایق حکمت و عرفان کجا و حقایق
 معرفه و ایقان بین تفاوت و از کجاست تا بکجا و ثانیاً
 اگر احیاناً نگاه بآن کتب رجوع کرده آن ایات و اخبار را تفحصاً
 دیده بایستی بظاهر آنها نظر کرده قشرا آنها را دیده از جوهر آنها
 خبر نداری و خوض و تعمق در بحار انوار آنها نکرده که گو

مراد بدست بیاری و کاین من ایه همرون علیها و هم عنها
 معرضون و منهم امیتون لا یعلمون الكتاب الا امانه وان
 هم الا یظنون بالجمله و فهمیدن کلام خدا و اخبار ائمه هدی
 از راه و شعور دیگر در کار است و بصیرت و نور ضرورت
 لم یجعل الله له نوراً قاله من نور چه اگر تو هم در الجمله ادراک

و شعور و بصیرت و نور داشتنه بایسته انکار نمیکند چیزی را
 که عقل تو قبول نکند و از زاده ان آگاه نیستی شاید طرف
 مقابل چیزی دیده که تو ندیده و معنی فهمیده که تو نفهمیده
 زیرا که علم تو مختصر است به قشور و ظواهر پس هر چه در آن
 فن مسلط و ماهر باشد باز از درك حقایق و مفاهیم دقیق
 عاجز و قاصری و از استخراج جواهر و ابیات و اخبار
 که هم اشارات معرفت و رموز حکمت کلیل و کاسرین را
 که هر علم راهی دارد و هر صنعت استادی جوهر و جواهر
 ناف از روی حق و انصاف بشعر ناف و شال ناف نزدیکتر
 از سایر محرفه و اصنافند اما بدقیق نسج حریر و شال
 کشمیر بر نمیخورند و هرگاه محض ادعای کزاف بکنند
 خلاف گفته انصاف اند کرده اند پس حال باین سوال است در
 فنون علم و درك حقایق و رسوم و مراتب^{علیها} و مقامات حکما
 خوب میگوید خواهی حدیث مدعیان و خیال هم کاران

همان حکایت نزد بوریانافست اما چه فایده انصاف
 نیست مردم قدر خود را نمیدانند و حد خود را نمیشناسند
 با این حال جهالت دایم با اهل معرفت مخالفند با قدر
 و تهمت بجهتها میکنند گاه میگویند شیخ بعد از اربعه
 قابلیست و گاه میگویند بمعا جسنانی قائل نیست و گاه
 میگویند معراج را روحانی میداند و حال آنکه مسکین
 نه از مبعد و معا خبر دارد و نه حقیقت اجساد را
 میداند نه معنی معراج را فهمید و نه دقیق و نه حق را
 انرا استعلام و استخراج کرده علی العیا افرامیکو
 و تهمت میزنند و اکثری پسند معنی معراج چیست قابلیست
 کدام مقام است او ادنی کجاست جناب پیغمبر با آنجا چقدر
 وجه دید و خدا آنجا کجا بود چگونه طبقه امد و طعام آوردند
 شیر برنج چه معنی دارد دست از پس پرده امد انرا نصف
 کرد دست که بود چرا نصف کرد و انرا بر داشت کجا گذاشت

ندارد پس پرده چگونه نشسته و چگونه حرف میزند و
 حال آنکه خدا مکان ندارد و جسم نیست بجناب ^{ماب} سالت
 خطاب آمد که از چشمه صا وضو بگرد نماز ظهر بخوان
 چشمه صا یعنی چه نماز ظهر در دل شب چه معنی دارد
 براق چه بود در حرف یعنی چه میماند مات و متحیر نمیدانند
 چه بگوید و چه جواب دهد چه اینها اسرار است که از آنها
 انبیا خبر ندارند و موزیت که در بحث هر یک کنوز است
 و بهر کس بروز نمیدهند نه سواران از کجا و اینست
 غل میریزد در این وادی براق و اگر بگوئی پس شما
 چگونه اینها را بعوام الناس میگوئید سهلست منبری
 کرده در محضر غام بخواص و عوام این رموز را بر روی
 دهیبد در جواب میگوئیم که چون لوح ضمیر ایشان سنا
 و صافست بصرافت فطرت اصلیه که مجبولست با ذرا
 معاف الهیه باندک تا ممل معاد قیقه زادرک نموده

۲
 بیچاره

بدون تعلل و چون و چرا اعتراف مینمایند بخلاف شما که
 سواد بهکم رسانیده فطرت اصلی را با غرض و امراض و نیت
 متغیر و ذهن خود را ببعض خیالات مکرر کرده و بغیر
 ملائکه مغرور گشته احدی را علم از خود نمیدانید که هوش
 خود را جمع کنید و کوشش بحرف اهل معرفت بدی پس در این
 صورت البته عوام از تو بهتر این مطالب می فهمند اگر
 تو هم غرض از کنار بگذاری اعتماد بان چیزها که یاد گرفته
 نکرده و بمحض عداوت و عناد در مقام بحث و ایراد نباشی و
 بعلم و اجتهاد خود مغرور نشوی بلکه انصاف از پیش نهاد کرده
 هوش خود را جمع کنی کوشش بحرف اهل معرفت بدی البته
 تو از عوام بهتر می فهمی و از ایشان بیشتر بهره می آوری
 خلاصه مقصود از این طول و تفصیل و بسط و تطویل
 این بود که مشایخ و علمای ما مطلبی که خلاف ضرورت
 و مخالف طریقه مسلمین و اقوال علماء ماضین باشند نکند

و ما چیز تازه از خود نیاورده ایم بلکه انکار فضایل ائمه
اطهار و اظهار عداوت و عناد با دُشمنان خود کرد و بدلا
شیعه از کتب که ادعای تشیع میکنند تازه کی دارد که
محض بجهت ذکر فضایل و مناقب ائمه اطهار باشد شیعیان
ایشان عداوت و بددینگی این همه لعن طعن و دروغ و سبها
در اطفاء نور حق کرده و میکنند سهلت حال کار را از
لعن و تکفیر گذرانده این اوقات دست به پیر و شمشیر زده
پیوسته تکرار تدبیر قتل علای این سلسله علیه هستند
و حال آنکه این دعا گوینان نصیری ندارند مگر ذکر فضایل
و مناقب حضرت اسد الله الغالب و بی مقامات و مراتب
ائمه اطهار چنانچه شخص بزرگوار محض همین مدتها
ست که تدبیرات در قتل این حقیر کرده و چندین دفعه
تمهید آچیده است ولی چون تقدیر خدا بخلاف تدبیر
ایشان بوده لهذا خدا این دعا گوی دُولتخواه را از شر آنها

نگاه داشته آنچه که مقصود مراد ایشان بود بعد نیامد
خوب میگوید خواهد قتل این خسته بشمید و تقدیر
نبود و زنی هیچ از دل به رحم تو تفصیل نبود باریک
دارم که خدا ما را ایشان را بخود شناسا راجع کند و ما را از شر
شر و محافظت نماید و قایم الله خیر من توفیقنا و عاده
الله فی الأعداء تکفینا نار اعدای قیامت و ما را کوا
لغنا و طعننا و یجنا و یجنا فلم نزد من و در سر من علی
علی مقالنا الله تکفینا فکان ذاک و رد الله ما سدا
بنیظه لم یزل ماموله فینا اما عذر دوم پس آن انیت
که میگویند این مسائل از مرال اقدام و این مطالب و دران
فهم عوامست پس ایشان را لازم نیست که در چه تفصیل
بوده و اصول دین خود را برهان و دلیل اخذ کنند بلکه
در همه حال اکفا با جمال باید کرد و میگویند در اصول
دین همانقدر یکبار از پد و مادر که در مطولیت یاد گرفته اند

همان اعتقاد کفایت میکند مبادا باین تفصیل که میگو
اعتقاد بکنید که بضالات خوابید افناد پس بهمین جهت
در اصول دین خود اکفا میکنند به تقلید ابناء و اجداد خود
بدون جد و اجاد و عوام بیچاره را هم از این جهت میگذارند
حیران و سرگردان اگر چه پیوسته بجهت دلیل خدا یکست و چرا
نباید پیغمبر از جانب خدا بیاید و علامات پیغمبر چیست
بعد از آمدن پیغمبر آمدن انجمن ائمه عشر چه لزوم داشت
بجهت دلیل امیر المؤمنین علیه السلام حقست چرا مذکور بود
و نصای باطلست میباید بیچاره عوام مثل خرد در کلانان
خوب میگوید مولوی خلق را تقلیدشان بر باد داد که
دو صد لعنت بر این تقلید باد چرا این معنی از جمله بدیهیات
که ابله پس را در برابر ادشکوک و شبهات اجتهاد بشمار است و فیلیکه
انسان تفصیل اصول دین خود را بفرهنگ او دلیل اخذ نکرد
اکفا بتقلید ابناء و اجداد کرده راه دشواری ناکودگان و

زنان پیورده در چپ و د و شکوک و شبهات اهل بسا
ملل لا محاله در قلب انسان نزل حاصل شده که
که نمیتواند از عهد دفع شبهات آنها ببرد پس انسان با
انقدر علم و فهم داشته باشد خاصه علما که از دفع ان
شبهات عاجز نشد و بر ابطال اقوال فاسد ملایحه قادر
و مقتدر باشد چنانچه می بینی بعضی را که بجهت غور نکردن
در معنای الهیه و معاد داشتن خود از تفصیل براهین عقلیه
و ادله عقاید دینی همیشه رد دفع شکوک و شبهات
فرنگیان و معارضه اهل باطل متحیرند و گاه اهل انقواء
دارند که حفظ دین کنند نه انقضیه که طریقه شیاطین نمائند
چنانچه شصت سال قبل از این یادگار از پادشاهان انگلیس
ندایس و تلبیس دبی بر مذہب اسلام نوشت احدی از آنها
نوانست از عهد جواب ببرد مگر یکد و نفر از اهل معرفت
و حکمت مثل جناب آخوند ملا احمد نراقی که عالمی بود در این

و جناب حاجی ملا رضای همدانی که از اهل حکمت و معرفت
بود تا اینکه مقارن این اوان باز پادوی از پادربان کتاب
علیحدّه در بطلان قرآن و اثبات حقیقت و صحیح توریّه و
انجیل خودشان بطور و طرز معرفت نگاشته و چنین
پنداشته است که احکامی از رای ردّ بران کتاب نخواهند
داشت و از قراری که مذکور شد کونا بمخصوص معدک دستور
عرض شده فرموده اند علمای ایران جوابی از برای انکشاف
بنویسند و رفع شبهات او را بکنند و تا امروز کسی با اینمقام
نیامده که جوابی بان کتاب بنویسد مگر ایند خاکوی دولت
فاهرم و خادم شریعت ظاهره با این قلم بضاعت و قد
استطاعت محض ملاحظه رای جهان ارا و حفظ ملک
بضاعت و شریعت غرض چند به قبل شروع کرده رشاد در
همان پادری نوشته ولی بجهت عوایه که درین روزها
از برای این خاکوی بجا رود داد و صد مایه که وارد آمد

در عقول نفوق مانده و هنوز مجال انشراح است که فایده
انرا انجام داده بنظر انور کیمیا اثر همیون برسد و اگر خدا
مصلحتی بدهد و فرصتی نباشد امید که درین ایام سمع
پذیرفته کتابی نباشد که تااه و زد گردد ^{مذهب} نصاری و اثبات
حقیقت مذهب اسلام و اثبات نبوت خاصه حضرت
خبر الانام احدی نوشته نباشد و هم چنین درین جزو
شخصه میرزا علی محمد نام از شیرازیون آمده بالافها
کذاب سرشته در بلاد اسلام اغاز کرده و باوازی بلند
ادعای بابت و بنیابت از جانب جناب صا الامیر محمد
الله فرجه کرده بلکه در او انحراف بالصر احوه ادعای صا
الامریه داشت و میگفت منم صاحب الامر ظاهر نامه
اینها جمع کثیر با و گردیده بنای خروج گذاشته و طرف
بلاد را میکشت و اگر مدتی باین منوال میکذشت امر
بالمال در معرض انحلال و اضحلال بود و عقاید

بکلی فاسد و متزلزل میشد تا اینکه در ایام ولایت عهد
 حضرت اقدس هیون در دار السلطنه تبریز بحضور
 ناهر النور معدلت دستوار حضار کشته بجای از علما
 بلد نیز اخبأ شد که محض حمایت دین و هدایت عامه
 مسلمین در آن مجلس عالی و محفل مبارک میموجود
 بهم رسانید که آن باب مرتاب بمقام سؤال و جواب
 امده او را عجب ساند همه علما از حضور بان مجلس
 خود را معذور داشته و هر یک بعد از بی معذور
 کشته احدی از آنها حتی جناب میرزا احمد مجتهد که از
 ادعای ریاست عامه داشت و خود را با حجة الاسلام
 مرحوم مقابل میباز داشت جرأت نکرد که در آن مجلس
 حاضر شود مگر حضرت علی بن ربیع و الدماجد علام
 حجة الاسلام اعلی الله مقامه و رفع فی الدارین اعلا
 به تنهایی بدون تعلل و تاویل در آن محفل حاضر شد

پس ان سوال و جواب خطاب غتاب کذب ان کذاب
 فیه و فیه اثبات مراتب پنج و احضه و براهین قاطعه
 و ادله لامعه بهمه حضار ظاهر فرموده دیگر اخذ
 در باب ان نایب راه اشیا نماید چنانچه تفصیل ان
 مجلس ادر دوصه الصفاى ناصر نوشته اند و
 خطی که انجام شده اینست که ان مجلس با اسم نظام العلماء
 مرحوم ختم کرده و اکثر صحبتهای ان مجلس درست
 نکرده و مطابق واقع نقل ننموده است و حال آنکه
 ما بعد علام امروز احتجاجات و استدلالان عزیز فرمود
 بودند که هیچ يك از انها را در دوصه^{الصفا} نوشته است مگر
 چند فقره از قول حجة الاسلام مرحوم نقل کرده است
 که نمونه ایست از ان فرمایشات خلاصه اگر نه این
 بود که ان روز ایشان تشریف برده در حضور معادلست
 دستور باهر النور بطلان او را بر همه حاضرین غایبین

ظاهر فرمودند همان روز اغلب اهل اذربایجان بانه
میشدند سهکست الی الان از برای مردم دینی بانه
نکذا زده روز بروز تا بره فتنه و فساد در میان بلاد
اشنداد بهم رسانیده امر دین و دولت و نظم ملک
و ملت بکلی منهدم ^{نابود} میشد و بجهت بحمد الله تعالی
از باطن ملت بعضا پس از آن رای جهان از ای هیون
شاهنشاه جمجاه بر این قرار گرفت که او را بعد از انما
حجت و ابلاغ نصیحت اگر از آن ادعای خلاف بازگشت
نکند بکشند پس مجدداً ائمه ملعون را بحکم اقدس هیون
در حضور حجة الاسلام مرحوم حاضر کرده بعد از انما
حجة و ابلاغ نصیحت و اهتمام تمام در امر به توبه و انابه
از آن قول زور و ظهور عصیّت جاهلیت از آن مرتد
بد فطرت و اصرار و ابرام او در کفر و ضلالت و ادعای
صاحب الامر که داشت و صریحاً این ادعای او را در حضور

اقدس همایون در همان مجلس کرده بود بحکم اولیای
 دولت قاهره آن حیثیت را در میدان سربازخانه بک
 اسفل و اصل کردند و جسد نحس نحس و طعمه کلاب شد
 بکوری چشم آنها که او را ناب خدا میدانستند و به این ^{جهت}
 که همیشه رد آنها را علما می ناکرده و میکنند عداوت
 که آنها با ما داشته و دارند با حکم دارند چنانچه در
 ناب چندایه درست کرده و در کتاب خود ثبت نموده
 و از ناب خود را منع شدید کرده است از مطالعه کتب
 شیخ مرحوم و سید مرحوم و تحذیر مید کرده است
 اتباع خود را از مجالست و معاشرت با این فرقه مجتبه
 و از جمله آنها همین مخرافات است که در کتاب بیاد در ^ف
 اسم قدوس میگوید قل ان الاحمد والکفاظم والفقها
 لن یفیدون ان یفهموا ویتعلموا البس التوحید بافعالهم
 وکینوناتهم اذ هم لیسوا اهل التوحید و ما هم عند الله

بِالْبَيْنِ وَدَيْكَرِ سَيَكُودِ يَا أَهْلَ الذِّكْرِ وَالْبَيَانِ قَدْ حَرَّمَ عَلَيْكُمْ
الْيَوْمَ بِمِثْلِ مَا حَرَّمْنَا النَّظَرَ إِلَى اسَاطِيرِ الْأَحْمَدِ وَالْكَافِ
وَالْفَقْهَاءِ وَالْفُقُورِ وَالْجُلُوسِ مَعَ الَّذِينَ ابْتَعَوْهُمْ فِي الْحُكْمِ لَوْلَا
بِضْلُوكُمْ فَتَكُونُوا أَذْلَ مِنَ الْكَافِرِينَ وَدَيْكَرِ كَفَنَةِ اسْتِغْلَا
يَا أَهْلَ الْفُرْقَانِ وَالْبَيَانِ أَنْتُمْ الْيَوْمَ أَعْدَاءُ الَّذِينَ افْتَدُوا
بِالْأَحْمَدِ وَالْكَافِمْ وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ وَلَيْسَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مِنْهُمْ
وَلَا لَهُمْ مِنْكُمْ أَشَدُّ عَدَاوَةً وَالْفِتْنَةُ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةُ
وَالْخُشْيَانُ وَهُوَ اللَّهُ رَبُّكُمْ الرَّحْمَنُ قَدْ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطٌ
وَبِمَا يَعَامَلُ مَعَ عِبَادِهِ عَلِيمًا حَكِيمًا نَا مِيكُودِ مَنْ مَخْطَرُ
عَلَى قَلْبِهِ سَبْعَ عَشَرَ رَأْسًا خَرَدَلُ مَنْ جَبَّ هَوْلًا
فَلَنْدِ يَفْتَنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ مَنْ يَظْهَرُهُ اللَّهُ نَارًا يَحْتَمِ نَا الْخُرُكَةَ
هِيَ أَرْبَعُ قَبِيلٍ مِنْ خُرَفَاتٍ وَخَاصِلُ مَعْنَى أَرْبَعِ خُرَفَاتٍ كَيْ
هِيَ مَلْحُونٌ وَمَعْلُوطٌ وَخَارِجٌ أَرْفُوعٌ وَاسْلُوبٌ عَرَبِيَّةٌ
أَيْنِسَتْ كَيْفَ اسْتَشْفَى مَرْحُومٌ مَرْحُومٌ وَسَافِقُهَا



اهل توحید نیستند چنانچه قبل از این حرام کرده بودیم
 نظر کرد ترا با ساطیر و کتب شیخ و سید هم چنین از امر
 حرام کرده ایم بحالست زانا آنها بجهت اینکه میباشند از گناه
 بکنند و شما کافر باشید و هم چنین گفته است شما دشمن
 هستید با ایشان و آنها دشمنند با شما و در روایتی
 از دشمنی تر از آنها نیست بشما و دشمنی تر از شما نیست
 با آنها کسی نیست بالجمله مقصود از این طول و تفصیل و
 بسط و تطویل این بود که از برای همه لازمست که بحصول
 معرفت معالمدین خود را بپرهان و ذلیل اخذ کنند
 تا اینکه این قبیل اشخاص نتوانند آنها را بضلالت ^{زنم} بینند
 خاصه از برای کسانی که متلبس بلباس اهل حقند
 که از برای آنها الکفایه بدین عجایب جایز نیست زیرا که ایشان
 ایشان اینست که باید نفی کنند از دین مجربین غالیان و انجالیان
 جاهلین را و این ممکن نیست مگر بعلم معرفت و حکمت الهیه

کرده

که علم فاست و این علم و معرفت از برای ششصد حاصل نمیشود
 مگر به تشیع و عمارت با خبا و اثر ائمه اطهار و امانت کائنات
 خدا پس اینکه بعضی از حضرات منع میکنند مردم را از علم^{تفسیر}
 و حدیث و یاد گرفتن مطالب معرفت و مسکوت و میگویند آدم
 باید فرغ دین خود را تا یاد بگیرد و شکایات و سهو و امانت خود را
 درست کند و کار دارد باینکه خدا را چگونه باید شناخت و
 با ائمه شاذ چه طور باید معرفت بهم رسانید بلکه در اینها
 اجمالیات کفایت میکند زیرا که تفصیل آنها در اقامت
 عوامست همه اینها از تسویلات شیطانیه است که میخوا^{هند}
 باین بهانه علماء را منع کنند از بیان این مطالب و از احوال
 هم برینند از اجتماع فضایل و مناقب حضرت اسد الله^{الغالب}
 و لا مقصود دیگر ندارند چه اینها مطالبیست که هر کس
 داند و همه میفهمند و اگر نه چنین بود نزول قرآن بفرود
 بالله لغو میشد که سر تا پا مشتملست بامر و توحید و تعالی

ماب

بودند

ماب

حکمت و معرفت و هم چنین است خطبه های که جناب^لست
ماب و جناب و لایت بفرماید و بی خواندند که همه آنها
مشمول بود بمقامات معرفت و حقایق و در قایق^ج خود
خداوند مجید و بیافضایل و منافع و مقامات و مزا^ن
خودشان و هم چنین است این همه اخبار و اسرار بکه از
ا^عمه اطهار علیهم السلام وارد است را و بان آنها غالباً
نابقال^ا نایما را با جمال بودند تا عطار که ا^عمه اطهار علیهم
السلام عمده اسرار خود را بانها میفرمودند پس اگر چنانچه
بنا این مطلب و منافع از برای عوام الناس میخواهند و ا^عمه
اطهار علیهم السلام بانها میفرمودند سهلسند در
نایم^ن منبر^ن انخطبه ها را بفرماید و بی و صحرا^ن
میخواندند و هم چنین این همه زیارات را که امر فرمودند
که عوام در مشاهد مشرفه بخوانند همه آنها مشتمل
بمطالب عجیبه و اسرار غریبه مثل زیارت ششم و هفتم

جَنَاب امیر و زیارت روز غدیر در زیارت چهارم جناب سید
الشهدا و زیارت جواد^۲ علیه^۲ بن موسی الرضا و زیارت^{مع}
کبیره و زیارت شهر حجب و سایر زیارات که همه آنها را در
الواح ثبت نموده اند و عوام و خواص آنها را بخوانند و اعتقاد
بمضایین آنها میکنند و در حضور امام علیه السلام بهم
انها شهادت میدهند و احکام حال از علما آنها را منع
نکرده و نکرده است که نباید اینها را عوام الناس بخوانند و
اُمّه اطهار علیهم السلام هم فرموده اند که آنها را خواص
نباید بخوانند و از عوام الناس کتمان کنند خلاصه
همه بهانه است از برای اینکه منع کنند از ذکر فضایل و مناقب
و مقامات و مراتب اُمّه اطهار علیهم السلام زیرا که اگر ما
في الضمیر خود را ابراز دهند و آشکار بگویند که نباید
مضایل اُمّه اطهار علیهم السلام ذکر بشود بغض و عداوت
الشیان با خاندان نبوت و ولایت بهمه معلوم میشود و عوام

هم از آنها قبول نمیکند زیرا که فطرت آنها مجبولست
بمحبت امیرالمؤمنین و سایر ائمه طاهرين عليهم السلام
و اگر آنها بدانند که منع کردن اینها ذکر مضایده ائمه طاهرين
عليهم السلام را از راه عداوت است هرگز از آنها قبول نمی
کنند سهلست آنها را خارج از زمره شیعه اثنی عشری
دانند ناری بخن طول کشید ملول شد و مقصودم از این
همه مقدمات این بود که این حرفها مخزنند ویر و تسویل
است نباید از اینها کول خورد و این حرفهای زاهیه و بی
معنی را قبول کرد و باین توجیلات شیطانیه مغرور شده
مانع از ذکر مضایده و منافی ائمه اطهار عليهم السلام شد

اقام قالیه ثالثه پیران در بیان بکت و شمر این
اختلافست بدانکه حکمت خداوندی مقتضی آنست که امتیاز
کنندگان خود را در هر قریه از قریه تا اینکه برزده دهند
اینچه در کون دارند چنانچه در کتاب حمید خود فرموده اند

الْمَرَّحِبِ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْقِنُونَ
 پس بحکم انیم شریفیه لا محاله باید خدا در هر عصر و زمان
 بندگان خود را بیک طور امتحان و اختیار نماید تا اینکه ^{مکمل}
 اختیار متمکن از اظهاریات و الضمیر خود نباشند زیرا که
 بسا بعضی از منافقین داخل زمره مؤمنین شده اند
 و بجهت استیلا و غلبه اهل ایمان متمکن از اظهاریات^ف
 و نفاق خود میباشند پس رحمت خداوندی لا رست که
 تمکین دهد ایشان را بر اظهاریات و ابرار شفاق و نفاق خویشان^{ان}
 چنانچه اهل اسلام زاید و بجا امر که زابره مسلمین محمد
 و سنت تمام رسانند و همه اظهار ایمان میکردند امتحان
 فرمود با نامت امیر مؤمنان و خلافت ظاهره ایشان پس
 جمعی از اهل اسلام اظهار مخالفت کرده تا انحضرت بنابر
 مجادله و مقاتله گذاشته اختلاف عظیم میان اهل اسلام
 افتاد و جمعی از حوزة مسلمین خارج و داخل در زمره

خوارج شدند و حال آنکه همه ادعای اسلام داشتند و مردم
انها را مسلم میانشناختند و بجه چون بنفاق اظهار ایمان
میگرداندند بای امحان که بینا آمد بنفاق ایشان ظاهر
شد منافق از موافق و مخالف از موافق تمیز یافت و هم
چنین این اختلاف که درین جزو زمان میاشیعیان افتاد
است بدیهی است که این نیز از جانب حضرت قدس و عزت
میبی برای نکته و حکمت است که محبت از مبغض و مقرر ولایت
از منکر تمیز نماید زیرا که در این از منته و اوقات که دایره شیعه
وسعت بهم رسانده و بمرود جمیع بدنیافته اند که در
ظاهر شیعه و شیعه زاده هستند اما در میان ایشان
کسانی میباشند که محض تقلید پدر و مادر تشیع اختیار
کرده و لابد و ناچار اظهار محبت و موالات با ائمه اطهار
میکنند ولی در باطن منکر ولایت و مبغض اهل بیت
هستند و لهذا خداوند متعال ایشان را هم نباید بولایت

مطلقه امیر مؤمنان اختیار و امتحان فرماید پس هر کس
افراد کرد معلومست او محبت و موالیست و هر کس انکار
کرد معلومست او منکر و مبغض امیر المؤمنین است چنانچه
صاحب منشا مرتضوی که از مشاهیر و معینین علمای
عامه است در تفسیر آیه شریفه احْسَبِ النَّاسُ أَنْ يَبْرُكُوا
أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ گفته است از امیر المؤمنین
کرم الله وجهه مرویت که من از رسول خدا پرسیدم
بچه چیز از موده و امتحان خواهند شد مردم فرمودند
بتحذیق ولایت تو خلاصه این معنی از جمله واضحات است
که این قبیل اختلافات خاصه اختلاف حضرات با این
فرقه محقه در خصوص نبوت مطلقه و ولایت مطلقه
با وجود اتفاق ایشان در نبوت و خلافت ظاهر می
باشد و نکته و حکمت است که محبت از مبغض تمیز ^{نباید} مقرر منکر
جدا شود چه اگر خدا اینطور نمی کرد در قیامت از برای سیدگان



چنانکه

او امام حجت نمیشد و اهل بهشت از اهل جنت تمیز نمیشد
چنانچه در بیان حکمت همین اختلاف که امر و ذر و میان
هست امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السلام به ائمان
تغلب ~~چنانچه~~ فرموده اند یا ائمان کیف اذا اختلفت الشیعه
و وقعت البطشه بین المسبحین و یسمی بعضهم بعضا کذا
حتی تغفل بعضهم علی وجوه بعض ائمان عرض کرده ادا لاخیر
بینهم حضرت فرمودند الخیر کله عند ذلک الخیر کله عند ذلک
الخیر کله عند ذلک لیمیز الخبیث من الطیب نظر کن بر این
حدیث شریف که مخبر صادق چگونه خبر داده است از خدا
اهل این زمان و چگونه بیا فرموده است حکمت این اختلاف
که عیبات از تفریق و تمیز است میانیک و بد و خبیث و
طیب پس اینکه این اختلاف را بعضی دلیل بطلان هر دو
طرف گرفته اند خلاف فهمیدند بلکه لا محاله از این دو
فرقه حقیقت و یکی باطل و مرد عاقل دیرین را باید در حروف

یک

طرف تا مل کند و به بیند حق تا کدام طرف است تابع حق
 نباشد و از باطل اعراض کند نه اینکه از هر دو طرف مُعَص
 شده خود را مالک قرار دهد زیرا که شک نیست راینکه
 یکی از این دو فرقه ناجی است و دیگر کُها لک پس هر کس که
 میجو اهد سالک راه حق نباشد و از مهالک نجات باید
 نادر و ستایشنامه طاهرین تر که جوید و از دشمنان ایشان
 تبرک کند و میران معرفت دوست دشمنان ایشان اقرار و انکار
 است پس دست ایشان کیست است که اقرار میکند بولایت
 مُطافئه ایشان و انذار میکند خضایل و منافع ایشان
 در اقبال و امضاء محکمه میکند قلوب شیعیان را و موانع
 و محبت اسماء اطهار بزرگوار و مذایح ایشان و دشمنان ایشان
 کینه هستند که دره قنابل ابی انکار خضر عداوت و عدا
 انکار میکنند و ولایت که الله ایشان را منع میکنند از
 ذکر خضایل و مذاقب خضر است الله التالی عداوت

در دنیا

نباید

میورزند تا کس اینکم انتشار میدهند مذاج و محامد
 ایشانرا چنین مذاجی که اگر آنها را شیطان نسبت بدهی
 و بگوید مثلاً شیطان در ملک آن همه جاهست و محیطست
 بهمهمه رو رفین و از همه قلوب خبردار است قبول دارند و
 اگر از برای جن و ملک بگوید میگویند جل الخالق و اگر
 از برای مال و حقار و جن دار نیست بدهی و بگوید اینها
 از غیب خبر میدهند مثلاً اصلاً استیغاف میکنند اما
 همین که اسم امیر المؤمنین علیه السلام بمیان آمد مشغور
 میشوند و گوینده را بغلو نسبت دهند و میگویند ^{که چه}
 واحد چگونه در امکانه متعدده ظاهر میشود اما ^{بگونه}
 عالم غیب میشود بلکه محیط خداست علام الغیوب ^{اوست}
 خلاصه اینها نیست مگر از غایت بغض و عداوت ایشان
 تا امیر المؤمنین و سایر ائمه ظاهرین علیهم السلام ^{بخش}
 امام علیه السلام در خصوص این قبیل اشخاص منفرد ^{بند}

حُبَّ الْأَنْبَاءِ مِنْ شِيعَتِنَا بِرَعْمُونِ أَنْ طَاعَتُنَا وَاجِبَةٌ كَمَا
رَسُولَ اللَّهِ ثُمَّ يَكْسُرُونَ حُجَّتَهُمْ وَيَحْضَمُونَ أَنْفُسَهُمْ وَيَقُولُونَ
أَنَا لَا نَعْلَمُ كُلَّ شَيْءٍ أَرَى أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَهُ نَبِيَّ حُجَّةٍ عَلَى أَهْلِ
الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ ثُمَّ يَخْفَى عَلَيْهِمْ عَنْهُ تَرْجِيئُهُ إِيَّاهُ حَدِيثُ ابْنِ
كَهَامٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِثْلُ مَا يَنْدَخِيلُ عَجَبُكَ أَنْ طَائِفَةً مِنْ
شِيعَتِنَا مَا كَانُوا يَكُونُونَ طَاعَتِ مَا وَاجِبَتْ لَهُ طَاعَةُ
رَسُولِ اللَّهِ بَعْدَ أَنْ كَسَرُوا حُجَّتَهُ خُودًا وَخَصَمَ يَكُونُونَ
بِأَحْجَانِ خُودِهِمْ وَيَكُونُونَ مَا هُمُوهُ خَيْرًا مِنْ دِينِهِمْ أَيْ جَنَابِ
كَهَامٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَكُونُونَ حُجَّةً بِلَهُلِ مَشْرِقٍ وَمَغْرِبٍ بَعْدَ
مِثْلِ مَا يَنْدَخِيلُ أَنْفُسَهُمْ وَأَزْوَاجَهُمْ فِي مَعْنَى اخْتِلَافِ مَوَازِينِ الْأَمَّةِ
أَطْفَالًا وَلِيَّ إِيَّاهُ حَدِيثُ صَحِيحٍ صَرِيحٍ رَأَيْتُكَ جَمْعَ أَزْوَاجِهِ
شِيعَةُ اثْنَيْ عَشَرَ رَهْ عَصْرًا بُوْدَةً وَهَسْتُمْ كَمَا إِيَّاهُ
فَضَائِلُ وَمَنَافِئُ أَنْكَارُكُمْ وَمِثْلُكُمْ وَبِأَجْزَالِكُمْ
بِظَرْمِكُمْ هَكَذَا مَا شِيعَةُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَدَوَّ

[illegible]

الشبهة على ضمنا شيئا فضاوتهم فبمنعواهم من قصد
 المصيب للحق لا جرم ان من علم الله من قبله من هؤلاء
 العوام انه لا يريد الا صيانه دينه ولعظيم وليه ليهتركة في
 يد هذا الملبس الكافر ولكنه يقبض له مؤننا بوقفه على
 الصواب ثم يوقفه الله تعالى للقبول منه فيجمع له بذلك
 خير الدنيا والاخرة ويجمع على من اضله لعن الدنيا وعذا
 الاخرة تمام شد كلام امام عليه السلام وحاصل مضمون
 بلاغت نمون ابن روايت هدايت فرجام انت كه امام عليه
 السلام ميفرمايد بگفتن از علمای شیعه طایفه هستند
 بجهت غضب عداوت میکنند با ائمه اطهار علیه السلام و به
 در ظاهر مقصد ر نمی شوند بر قدح ما پس بعضی از علوم صحیح
 ما را یاد میکنند و باین جهت در میان شیعیان ما صاحب ریاست
 و تخصص میشوند و نسبت نقص میدهند بمادر و برتر ^{صحت}
 ما و اضا معنا عاف بران اگر دین میافزایند که ما از آنها

می دهند
 ۴

علمها از

روی

بری هستیم پس قبول میکنند از آنها مسلمین که اهل تسلیم
 هستند با این اعتبار که از علوم ماست پس آنها کراه میکنند
 شیعیان اما از اضرانها شیعیان ما بیشتر است از ضرر قشون
 برید بن معویه بجناب سید الشهداء و اصحاب انحضرت زیرا که
 آنها ضرر و بیدان و اموال ایشان میرسانیدند و از برای آنها
 افضل احوال است نزد خدا اما این قسم علما که ناحیه هستند
 و مشبه میکنند شیعیان که ما اهل توحید و تبار هستیم
 شک و شبهه داخل میکنند بقلوب ضعفای شیعیان
 ما و آنها را کراه کرده مانع میشوند از رفتن ایشان پیش
 کسانی که بحق رسیده اند پس بفرمایند لاجرم هر کس را
 که خدا میداند از عوام الناس که چه روی اینقسم از علما
 کرده اند مقصود نداشته اند مگر حفظ دین خود و تعظیم
 ولی خدا پس خدا نمیگذارد او را در دست آن ملبوس کافر بلکه
 مؤمنی را برانگیخته آگاه میکند او را بر حق و صواب و موفق

میشود بقبول قول او پس جمع میکند خدا از برای او خیر دنیا
 و آخرت را و جمع میکند از برای آن ملا که او را همراه کرده بود
 لعن دنیا و عذاب آخرت را تا مثل کن درین حدیث صحیح که اینحضرت
 چگونه تصریح کرده و محقق و ضوح بیان فرموده است احوال
 قسم چهارم را از علماء شیعه که از راه عداوت انکاری
 کنند فضایل ائمه اطهار را سهلست نسبت نقص یا امام
 علیه السلام و کتابها را اثبات از برای ائمه ^{میدهند} هک میگویند
 چنانکه یکی از ملاهای تبریز که از مشاهیر بود چهل
 سال قبل برین کتابی نوشته و اسم آن کتاب را منقصه
 الائمة گذاشته بود نوآب غفران ماب نایب السلطنه
 مرحوم قدغن فرمود که آن کتاب را احدی استنساخ نکند
 و الا آن باز از نسخ آن در تبریز موجود است و یکی از رحمت
 خدا بود نیز کتابی در اثبات جهل و عجز امام علیه السلام
 و نسبت سهو و نسیان از برای ایشان نوشته اسم آن

مناقص

کتاب را مرغم الغلّاء گذاشته که برعم او عبودت از این سلسله
 علیه باشد و ملائی بی تمیز هم این اوقات کتاب علیّه
 نوشته اسم آن کتاب را نقصان الائمة گذاشته بعض
 مزخرفات بقالب زده که زبان ما را تارای نفرمایند
 و هم چنین این روزها از ملائی دیگر که او نیز از مشایخ
 علمای تبریز است استفنائی کردند جوابی نوشته است
 که جای خنده اهل ^{عقول} و البابت بل وقت کتب علوم و ادب
 و مخمّون همان استفنا که اصلا آن بخط و مهر خورش
 در نزد حقیر ضبط است اینست که نوشته اند اسلامیان
 پناها شخص امام علیه السلام را ناظر میدانند یعنی بینندگان
 آیا این شخص کافر است یا نه یا او با طوبه ملاقات میتوان
 کرد یا نه جواب مسئله را دو کلمه مرقوم فرموده مزین
 فرمایید زیاده عرض دیگر ندارد این میلاد در جواب نوشته
 است این اعتقاد از اعتقادات طائفه ضالّه خدایم الله

نَعَالِ وَاَزَلُوْا زِمَّ اَعْتِقَادِ بِرِخَالِقِيَّتِ اُمَّةٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ اِسْت
 كَسِيكَه خَالِقٍ چيزي نباشد بان مُحِيط و در مشاهدۀ ان ^{خبر} ^{صاحب}
 و ناظر است صاحبِ اين اعتقاد از اعتقاد مسلمان بر لیت
 عصمتنا الله وانا کم تمام شد جواب انجذاب که بعینه عبثاً
 بدون کم و زیاد شمارا بخدا قسم میدهد هم تامل کند در جواب
 اين ملا که ادعای فهم و سواد میکند و خود را عالمی ادعا
 اسلام می شمارد و حال آنکه اين استفتا اولاد لیلیست
 بنهایت عشا و عداوت او با خاندان ولایت زیرا که انکار
 کرده است در حق ایشان چیزی را که از برای همه کس اسناد
 میتوان داد و اطلاق این لفظ را برای هر چند میبوان
 کرد اما این مردم اطلاق این لفظ را از برای ائمه هدی رواند
 و باین قدر راضی نشده است که مردم امام خود را ببینند
 بدانند سهلست به معتقدان نسبت کفر و ضلالت داده و کفنه
 است این اعتقاد از اعتقادان ضالّه است و ثانیاً ^{است}

اطهار^۲

اوست^۲
صح

زاد^۲
صح

از^۲

طایفه^۲

جور

کرده است
ح

نباشد
ح

بعدم فهم و سواد او زیرا که او لا بخلاف ما انزل الله فی
دادۀ است و با همۀ فقہا مخالفت و ثالثا از طریق استدلال
بیرون رفته از برای مدّعی خود بطور معالضه و دلیل
مجادله بالیٰسوی است و دلیل آورده و گفته است این اعتقاد
از لوازم اعتقاد بر ذات البیت ائمه اطهار علیهم السلام است
کسی که خالق چیزی بآن محیط و در مشاهده آن حاضر
ناظر است و مرادش از این عیبات اینست که چون هر خالق
خالق حاضر و ناظر است پس باید هر حاضر و ناظر هم خالق
باشد و این حرفیست مخرّوف که زن ثکلی بآن میخندد زیرا
که اگر قضیه باین طریق نباشد لازم میآید که هر کس هر کس را
می بیند خالق او باشد و هم چنین ما آسمان و زمین را
می بینیم باید خالق آسمان و زمین باشیم و این بدیهی الجلاله
هیچ جاهل باین گونه کلام تکلم نمیکند تا چه رسد بقائل
و ثالثا دلیل است بر اینکه او را با ادّعیای اسلام از معتقد

مُسْلِمِينَ خَيْرٌ مِنْ دِينِكَ زَيْرًا كَقَوْلِهِ اسْتَطَاعَ هَذَا ابْنُ
 اَعْتَقًا اِذَا اَعْتَقَ دُفْعًا دُفْعًا بِرُكْبَتٍ وَحَالِ اَنْكَ ابْنِ اَعْتَقَادِ
 اَعْتَقَادِ بَيْتِ مَطَابِقِ اَيَاتِ كِتَابِ مُبِينٍ وَرَوَايَاتِ اَئِمَّةِ طَاهِرِينَ
 بَلَكِ اِزْجَمَةً مَعْرُورِيَّاتِ دُرِّ زَهْرَةٍ مُسْلِمِينَ اسْتَطَاعَ
 حَسْبُ اسْتَطَاعَ دَرِينِ مَعْنَى كَيْ دَادَه اسْتَطَاعَ اَوَّلًا رَدَّ كَرْدَه اسْتَطَاعَ
 قَوْلِ خُذَارَا كَقَوْلِهِ اسْتَطَاعَ قَوْلِ اَعْمَالِ اَوْاسِيَرِ كَقَوْلِهِ اَعْمَالُكُمْ
 وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَثَابِتًا رَدَّ كَرْدَه هُمُ اَئِمَّةٌ هُدَى
 كَقَوْلِهِ اَعْتَقَادِ خُطْبَةِ زِيَارَاتِ وَسَائِرِ اَخْبَارِ وَرَوَايَاتِ اَشْيَاءِ
 رُكْبَتِ اَعْمَالِ خُلَايِقِ رَا اِنْ بَرَايِ خُودِ شَنَا فَرَمُودَه وَاَطْلَافِ
 اَعْتَقَادِ حَاضِرِ وَنَاطِرِ وَعَيْنِ اَللّٰهِ التَّالِظَةِ بِاَئِمَّةِ هُدَى
 اَعْلَبِ اَنَّهُا وَاَرَادَ اسْتَطَاعَ وَثَابِتًا رَدَّ كَرْدَه اسْتَطَاعَ هُمُ اَعْلَمُ اَرَادَ
 اَبْنِ اسْتَطَاعَ كَقَوْلِهِ اَبْنِ اَعْتَقَادِ وَرَوَايَاتِ وَخُطْبَةِ زِيَارَاتِ
 دَرِ كِبِ خُودِ بَيْتِ كَرْدَه وَهَمَّ اَنَّهُا مَعْتَقَدُ بُوْدَه اَنْدَوَلَا
 حَاشَا وَاَكْلَا اَعْلَمُ اَيُّهَا اَخْبَايَكُمُ دَرِ كِبِ خُودِ كَقَوْلِهِ مَشْتَمِلِ

بر اصول عقاید باشد نقل کرده و خود معتقدانها باشند
و از بعد مخالفت کرده است تا همه خواص و عوام شیعه اثنی
عشریه و طایفه اثناسیه که همه آنها جناب ولایت
حاضر و ناظر میدانند و هر جا بشکلی از برای آنها رود
توسل با ائمه هدیه کرده ایشان را ندانند که بفرمانها
برسند و از آن مهلکه نجات بدهند و هم چنین اعتقاد
همه مؤمنین اینست که ائمه علیهم السلام همه جادرس
مردمها حاضر میشوند خواه در مشرق باشند خواه در
مغرب بلکه بسا در یک آن هزار نفر در مشرق و هزار
نفر در مغرب و ایشان همان آن در بالای سر همه آنها حاضر
و باحوال ایشان ناظر و این ادلّ دلیلست بر علم و احاطه ایشان
بمشرق و مغرب عالم و خامساً مخالفت کرده است در این
استفنا با اغلب سنیها که اقرار دارند بعلم و احاطه و حاضر
و ناظر بودن جناب ولایت مآب و همه را چنانچه در کتب

اخبا خودشان بدفن رد و انکار نقل کرده اند همان بود
 آنحضرت را در چین افطار در چهل طاو بودن آنحضرت در
 شب معراج در همه اسمانها و نجات دادن ایشان سلمان را
 در دشت ارثنه از دست شیر قبل از تولد ایشان در دار
 دنیا و حاضر شدن ایشان بر جنازه خود بعد از حمله
 خودشان از این عالم و امثال اینها که همه در ثبوت بزرگ
 آنحضرت در همه جا بوده و هست پس معلومست که حقا
 استقاراً اصلاً از معتقد مسلمین خبری نیست و خود
 از اعتقاد مسلمین بریت که باین شدت با انکار فضائل
 امیر المؤمنین علیه السلام جرئت احاذنا الله و اماکم من
 شرور انفسنا بالجمله مقصود از اینهمه تمهیدات این بود
 که این قسم از حضرات مخالفین که در مقابل این فرقه
 محقه ایستاد و هر چه از فضایل و مناقب امیر المؤمنین
 سائمه ظاهرین که میشوند و فرضا اگر اذراک کنند

و اما
 آنحضرت

عدا انکار می نمایند حقیقه عداوة اینها تا ما را جعست
 بایمه و اینهمه سر ایشان در انکار محض از راه بغض و
 عداوت بایمه اظهار و ضرر این قسم از مخالفین شیعیان
 بیشتر است از ضرر معاندین دین زیرا که آنها هر چه نقص
 از برای ائمه ثابت کنند اصلاً شیعیان از آنها نمیشوند
 زیرا که میدانند آنها اعدای ائمه هستند اگر حیثاً
 آنها فتویٰ بقتل ما میدهند احدی از شیعیان فتویٰ
 آنها گوش نمیدهد و بحکم آنها عمل نمیکند بخلاف آنها که
 خود را عالمی از علمای شیعه بقلم داده و بحسب ظاهر اظهار
 تولی بایمه اظهار میکنند و اگر فتویٰ بکفر یا قتل شیعه
 از شیعیان ایشان میدهند عوام الناس اطاعت ایشان را بخود
 لازم دانسته و بر یختن خون یکدیگر که همه شیعه شیعه
 زاده و اهل اسلام هستند اقدام میکنند چنانچه در این
 ایام همین استفتا بود که جری و جرعه را از اهل

شریکین خون جمعی از مسلمانان در دهه عاشورا و مجلس
 عزای سیدالشهدا و عالمی از علمای اسلام در شهر محرم
 الحرام بکمال بیعت و غایت بیعت و نهایت بیعت و قبل
 رسانیده در ظهر عاشورا بمولای خود جناب سیدالشهدا
 ملحق شد باری رشته کلام که باین مقام رسید مطلع
 دیگر آغاز نمائیم و مقطع نازه ساکن لکن تافیا منکر
 بگویم زین کلام صدقیامت بگذرد وین ناتمام پس
 همان بهتر که مختصر کنم و بختامه بگذرم **اقا خاتمه**
 پس آن در ذکر بعضی از فضایل و مناقب حضرت اسد الله
 الغالب علی بن ابیطالب صلوات الله علیه و اولاده الطیبین
 الظاهرین است که علیک عامه در کتب و ذر خود ثبت و
 ضبط نموده و همگی بدون اغماض و اعتنا بمضامین آنها
 اقرار و اعتراف کرده اند و بی قبل ان شروع بذكر اخبار آنها
 یتما و تبرکاتک حدیث صحیح که در بیعت ربیان همان

باید
 ۲

نقایص

تفصیل کہ حقیر در مقالہ اولی و بی محل نزاع ذکر
 نموده و بمعرض محترم بر آورد از کتب مستطاب کفایہ بخط
 کہ ما بر ناپشتا اسلام چاپ شدہ و محض انتفاع خواص
 عوام وقف عام فرمودہ اند ذکر میکنیم کہ در حقیقت
 روایت از برای خصما ما کافی و واقعیست و فوق کلام امام
 کلامی پس بعد از ان ائما للہجۃ و ایضا للہجۃ شرع
 میکنیم بدین کہ سابر اخباریکہ از طرق سنیہ ہست بالقصر
 دلیل مدعا ماست کہ محل نزاعست مینا ما و حضرات
 و اخذ یثابت کہ عالم دینانی سید ہاشم مجرانی در باب
 دوم کتاب غایۃ المرام نوشتہ است کہ شیخ شرف الدین
 مجفی در باب ما نزل فی اهل البیت من القران از جناب
 امام موسی کاظم علیہ السلام روایت کردہ است کہ انحضرت
 فرمود خداوند تبارک و تعالی نور جناب محمد مصطفی را
 از نوری افزید کہ انرا از نور عظمت جلال خود شکافند

بود و آن نور نور الوهیت اوست که از نور ذات خواسترا
کرده است و آن نور نیست که در کوه طور بحضور موسی نازل
گردد و موسی از مشاهده آن بچو شد و افتاد و آن نور
نور محمد بنی که پسر ازاده خدا قرار گرفت که محمد صلی الله علیه
و آله را از آن نور خلق ^{کند} از پیمه آن محمد را آفرید و از نیمه
دیگر علی را و غیر ایشان هیچ مخلوق را از آن نور نیافرید
و آفرید ایشان را بید قدرت و در ایشان دمید بنفس خود
از برای خود و ایشان را موصوف کرد تا بید بصورت خود شنا
و ایشان را امین خود کرده و بر بندگان خود گواه گرفت و
ایشان را خلیفه و قائم مقام خود گردانید و ایشان را پیش
بنای خود که پادشاه که مردم نظر کنند و ایشان از زبان
گواهی خود فرمود و عالم خود را بایشان عطا کرد و ایشان
بایشان تعلیم نمود و ایشان را بعلم غیب خود آگاه گردانید
بیکر از ایشان نفس خود قرار داد و بیکر اندر خود که

هیچ يك از ایشان ثابت و برقرار نکرده و مکرر نابود و بکری
 ظاهر ایشان بشریت است و باطن ایشان لاهوتیت در
 میان مردم هونیافته اند بهیچکاهای ناسوتی تا مردم را
 طاقت دیدن ایشان نباشد و اینست که حقیقتاً میفرماید
 وَلَلْبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَائِدَ سُونَ یعنی پوشانیدیم بر ایشان
 لباسی را که همه مردم پوشیدند پس ایشان قایل مقام
 پروردگار عالمی نیستند و حجابهایند در میان خدا و خلق
 و ابتدای آفرینش ایشان شده و بایشان تمام میکند
 خدا بیعالی تا پادشاهی و احکام را پس از آن از نور محمد صلی
 الله علیه و آله و فاطمه را اقتباس کرده مانند اقتباس آن نور
 از نور خود و از نور علی و فاطمه نور حسن و حسین را اقتباس
 نمود مانند اقتباس چراغها از یکدیگر و همه از نور خلق
 شده و نقل میشدند از پستی به پستی و از درجه بر درجه
 اصلااب و ارحام نه در طبقات سافکه آنها که محل ادناس

طبقات
 عالیه

و او ساخت بلکه دست بدست نواب شدید تا ضعیف و
 مَجهُنده مانند اسای مردم بلکه انواری که نقل میشدند
 از اصل ظاهر بار خاتم مطهره زیرا که صفوه از صفوه
 بودند که ایشان برای خود به کزیده و خزان علم خود کرد
 و ایشان را مأمور فرمود به تبلیغ علوم و احکام خود
 و حق تعالی ایشان را قائم مقام خود قرار داد زیرا که خود
 دیده نمیشود و حقیقت ذات او بر احدی معلوم نمیکرد
 و ایشان از جانب خدا گویند کان و رسانند گانند و
 ایشان را است که تصرف کنند بر امر و نهی خدا و بایشان ظاهراً
 میگردد قدرت و قوه خدا و از ایشان اشکار میشود که
 خداوندی و بایشان خود را بخلق شناسانند و بخواسته
 ایشان مردم خدا را شناخته اند و بسبب ایشان مردم اطاعت
 خدا کردند و اگر ایشان نبودند احدی خدا را نشناخته و هیچ
 بنده کیفیت بنده کی او را ندانسته و خدا جاری میکند

امر و حکم خود را بهر نحو که بخواهد و در هر چه بخواهد
لا یسئل عما یفعل و هم یسئلون تمام شد روایتی که از
کفایت المختصام بعینها نقل نمودیم و این روایت کفایت
میکند بر همه خصصا که ناچاران خود خصمی میکنند زیرا که
این روایت روایتیست که مشتمل است بر جمیع آن تفاسیل
که ما در مقاله اول بیان کردیم از مقادیر نبوت و لا
و معنی و ساطت و خلافت و مراتب نورانیت و بشریت و
علم و احاطه و هیمنت و اینکه ایشان اول ما خلق الله
هستند و خدا ایشان را سلطان قرار داده در همه عوالم
امکان و مراتب اکوان و ایشانند مظاهر جلال و جمال
مضاد افعال خداوند متعال چنانچه بآیهها انما
علیه السّلم تصریح فرموده اند پس هر کس که اینها را انکار
میکند حقیقه محاصمه تا اتمام علیه السّلم دارد و محاصره
بنا بر دشمنی اسلام پنا خدا الله ملکه و سلطان که او را

چرا امام علیه السلام این همه مبالغه در تعریف و توصیف
 جناب رسالت مآب و سایر ائمه اطیب فرموده است
 ثانیاً چرا پادشاه جم خواجه امر می‌چاپ آن کتاب مستطاب نموده
 و انرا وقف عام فرموده اند که خواص و عوام از آن بفضلاً
 افتاده در اقطار و امصا این قبیل فضایل و مناقب انشأ
 نیابد و همه از این مقامات و مراتب و این همه اسرار ائمه
 اطهار خبردار باشند تا از برای حضرات بحال انکار نباشد
 و نتوانند بمردم مشتبه کنند که اینها را بشیخهای تازه
 آورده اند و از خودشان میگویند زیرا که آن کتاب مستطاب
 هر کس به بیند میداند که شیعه و سنی اتفاق دارند بر صحت
 این مطالب که ما میگوییم و آنچه تازه از خود دنیا آورده ایم
 و اما اخبار شیعیان که صریحاً در همین معاد معتبر
 علمای عامه در کتب خود ثبت کرده اند و اقرار دارند بحدیث
 انها پس از جمله انها اخبار است که دلالت میکند بر اینکه

اطهارا اول ما خلق الله هستند و اگر ایشان نبودند هیچ
 مخلوقی موجود نمیشد و ایشان واسطه هستند میان حق
 و خلق من جمله نوزده حدیث از کتب معتبره ایشان حنا
 کتاب غایة المرام نقل کرده و صاحب کفایة المعضار چه
 نموده است از جمله آنها حدیث اولست از شیخ ابراهیم ابن
 محمد بن ابی بکر بن حسن بن محمد بن الحموینی که از اعیان و اکابر
 علمای عامه است در کتاب فرائد السطین فی فضائل الله
 والبتول والسبطین که از مؤلفات او است باسناد خود از
 ابوهریره روایت کرده است که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود
 چون حقیقتا اجل شانه ادم را افزید و روح در او رسید
 بجانب راست عرش نظر کرد پنج نور دید که در رکوع و سجود
 بودند عرض کرد الهی هیچ مخلوقی پیش از من از خالق افزیده
 فرمودند دنیا افزید عرض کرد پس چه کنند این اشباح
 که در هیئت خود مشاهده میکنند حقیقتا فرمود ای ادم

هویت
 ۲
 ۳

ایشان از اولاد تواند و اگر ایشان نبودند تو را نمیا فریدم
 و بجهت ایشان پنج نام گرامی از نامهای خود مشفق کرده
 ام و اگر ایشان نبودند نمیا فریدم نه بهشت را و نه دوزخ را
 و نه عرش را و نه کرسی را و نه آسمان و نه زمین و نه ملک
 و نه آفر و نه جن را من محمودم و ابن محمد و من عالم و ابن علی
 و من فاطمه و ابن فاطمه و من صاحب حسام و ابن حسن
 و من محسن و ابن حسن و بعزت و جلال خود سو کند ناد
 کرده ام که در دل هر کس بقدر ذره از عداوت ایشان آورا
 در آتش بسوزانم و ناله ندارم ای آدم اینها بر کنزیدگان منند
 بدوستان ایشان مردم را از عذاب جهنم نجات دهم و بعد از
 ایشان مردم را در آتش بسوزانم و چون ترا بمن حاجتی باشد
 تا بفرایشان بمن توسل جوی که بر آوردم حاجت ترا پس چنان
 پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود ما یم سفینه نجات هر که
 بان تعلق جوید نجات یابد و هر که از آن تخلف کند هلاک

باشد

کرد و هر که حاجتی بسوی خدا باشد باید که بما اهل بیت
از خدا حاجت خود را بخواهد تمام شد حدیث و از جمله
حدیث دومی است که باز جمعی با سنا خود از ابن عباس
روایت کرده است که گفت از جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله
شنیدم فرمودند یا علی من و تو از نور خدا افزیده شده ایم
هم چنین است ما یحیی نوزده حدیث که در آن کتاب است همه
بهمین مضامین از ثقات و معتبرین علمای عامه و کتب
سینها مثل اخطب خوارزمی که از اکابر علمای عامه است
و عبد الله بن حنبل و علی بن محمد خطیب شافعی و غیره
باب مغازی واسطی و ابن شریوبه دیلمی که از اعیان علمای
عامه است و صاحب مناقب فاخره فی العشره الطاهره و از
عمر بن خطاب و ابی بکر بن ابی قحافه و سایرین نقل شده
و هم چنین است مضامین اخباریکه صاحب مناقب مرتضوی
در کتاب مناقب خود در همین باب نقل کرده است و از جمله

انها حدیثی است که از صحیح بخاری و هدایة السعدان نقل
 کرده است از جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله که آنحضرت فرمودند
 که خداوند تعالی مرا و علی را از یک نور آفرید در نزد عرش که
 تسبیح و تقدیس میکرد آن نور خدا را پیش از آنکه خداوند
 آدم را بیا فرساید بدو هزار سال پس چون آدم را آفرید پس
 شدیم در صلب او پس از آن منتقل شدیم از صلب طیب
 بطن طاهر و نبود در میان ما حجابی تا صلب ابراهیم تا آنکه
 رسیدیم بصلب عبدالمطلب پس آن نور دو قسم شد یک
 قسم در صلب عبد الله قرار گرفت و قسم دیگر در صلب
 ابیطالب پس بر ادم من از صلب عبد الله و علی از صلب
 ابیطالب پس جمع شد نور بی از من و علی در غایت حسن
 و حسین دو نور بودند از نور پروردگار عالمیان صلی
 منافی بعد از نقل این روایت میگوید در خزانه البحار
 حدیثی بهمین مضمون از جناب شاماب نقل کرده است

و در آخر آن باین عبارت فرموده اند که همه انوار از نور من
 و علیست و مفاد این حدیث و سایر روایات و اخبار که درین
 باب وارد شده است اینست که حقایق مقدسه ائمه اطهار
 از نور مقدس پروردگار عالمیان خلق شده است و حق
 است که این تفاوت قابلیت و مراتب از اشعه و پرتو
 ایشان خلق شده است مثل شعاع آفتاب از آفتاب و مثل
 نور سراج از سراج یعنی حقایق انبیا و اولیا و ابرار و نجباء
 و صالحان و اما حقایق اشرار و منافقین و کفار پس از انوار
 و عکس انوار ظاهر ایشان خلق شده اند خلاصه جناب
 رسالت مآب و سایر ائمه اطهار که همه از یک نور هستند
 باین اعتبار اول ما خلق الله و واسطه هستند میان حق و خلق
 در افاضه فیوضت زیرا که بقاعده امکان اشرف و تقدیم
 اقوی بر اضغف محالست که فیض از جانب خدای لم یزل
 اول یکسے برسد که دُنبه او انزل و اسفلست از ان صادر

محبت
 ع

اول بلکه فیض خداوند متعال نباید اول ثان قابل کامل
 که بحسب قابلیت و رجحان از همه قوایل اکل و شرفست و نور
 حق در آن همیکل ظهور کند که از همه هیاکل اقدم و اولست
 والا لازم میاید ترجیح مرجوح بر ذاج و این منافیه عدل و
 حکمت و فضل و رحمت خداوند نیست زیرا که انقایل کامل
 که در عالم امکان هیچ یک از قوایل ثان و مقابل نبود بلکه
 همه تحت رتبه او بودند قبل از همه مراتب احوال بمقتضا
 صفات قابلیت و کمال بساطت و نورانیت و قرب او بمبدء
 نور که عبارت از کینونیت حق است ترجیح بهم رسائید
 و از صنایع متعال بلسان استعداد و حال سؤال کرده است
 که ایجاد او را قبل از همه قوایل احیا کند و همه را در تحت رتبه
 او قرار دهد و همه مراتب احوال بوساطت آن حقیقت بعینیت
 وجود کرامت کند زیرا که او در آن عالم که از آن تعبیر میشود
 قدم قابلیت بود جامع جمیع کمالات امکانیه والا شرف

از همه نمیشد و از جمله کالات امکانیه و سلاطین و ولایت
 کبریه و سلطنت و خلافت عظمی است از جانب خدای تعالی
 بهمیه ماسوی پس باید خداوند متان باو عطا فرماید چیزی را
 که قابلیت افاضت کرده است یعنی او را قبل از همه ماسوی
 خلق و ایجاد کند و همه را در تحت مرتبه او قرار دهد و بهمیه ماسوی
 خود را بوساطت او جاری فرماید زیرا که طفره در وجود
 مابطلست و اجرای حکم قدر بخلاف حکمت لغو و بیجا است
 بالجمله اینست اصل دلیل و سوا و سبیل که سررشتگان
 اسرار قدر و دلیل است از ادله حکمت در اثبات نبوت
 مطلقه محمدیه و ولایت کلیه علویه پس هر کس از شیعیان
 انکار کند این مرتبه و مقام را از برای ائمه کرام علیهم السلام
 که مستفاد از اخبار عامه است یقیناً از شیعه را عفا و خود
 بائمه هدیه کمتر از سنیهاست و از جمله اخبار است سنیها اخبار
 بالصراحه دلالت دارد بر اینکه جناب ولایت ماب صفا

ولایت کبری و سلطنت عظمی است از جانب خدا چنانکه حنا
 منابت مریضو از صلاح سینه و از صواعق بن حجر مضکا
 الانوار و مسند احمد بن حنبل و مشکوٰۃ غزالی نقل کرده است
 که آنها از چند بن بناده بطریق خوشان روایت کرده اند
 که رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمودند علی از من است و
 از علی و او خاکم و ولی هر مؤمن و مؤمنه است و بعد از من
 نمیکنند دین مرا مگر علی و ایضا نوشته است که در مسند
 حنبل و مسند جوزی و مستدرک حاکم و صحیح ترمذی
 و مصابیح و مشکوٰۃ غزالی و صواعق ابن حجر روایت عمرو
 حصین مسطور است که رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود
 چه میخواهید از علی بدو رسید که علی از من است و من از علی
 و او ولی و خاکم هر مؤمن و مؤمنه است بعد از من و نیز از فرقه
 الاخباء نقل کرده است که انحضرت فرمود که اگر مردم بدانند
 که علی چه وقت نایمیده شد با میرالمؤمنین هرگز انکار نمی

کنند مضایل او را پس ناییده شد او باین اسم و قیسه آدم
 در میان روح جسد بود که خداوند عالم بنا فرمود السنن بکم
ما آوایند پس فرمود انما ربکم و محمد نبیکم و علی امیرکم و ایضا
انما سننک خاکم و صواعق ابن حجر و مؤذات و وای کز
 است از جابر بن عبد الله انصاری که گفت شنیدم از جناب
 پیغمبر صلی الله علیه و آله در حالتیکه گرفته بود دست امیر
 المؤمنین را و میفرمود این علی پادشاه مؤمنانست و کشید
 کافران منصور من نصره مخذول من خذله و این را از حضرت
 بصوت بلند میفرمود و از همه اینها واضح تر از روایات
 حدیث غدیر خم و نص جناب رسالت مآبست بولایت
 و اولویت جناب ولایت مآب روز غدیر و اقرار عمر بن خطاب
 باین معنی در همان روز که صاحب منابت عرضوا انکب معبره
 خوششان نقل کرده است مثل صحیح مسلم و صحیح بخاری و
 صحیح ترمذی و صحیح نسائی و صحیح شعبه و جمع باین صحیح

که اینها را سینه‌ها صحاح سیته خوانند و در صحیح اینها اصلا
خلافه ندارند و مثل مشکوه غزالی و مضایح و مستند
احمد بن حنبل و صحیح و افندی و بیهقی و کشف زنجیره
و استبانه نزل واحد و نزل السابری و وسیله العبدین
و اعلام الوری و حلیه الاولیا و فردوس الاخبار و مغنی
الاخبار و کفایه الطالب و صواعق محرقة و مودات و
دستور الحقایق و هدایة السعداء و مقصد اقصی و ترجمه
سنتقصه و کشف الغمّه و مناقب خوارزمی و مناقب حافظ
بن مروان و سفینه و ربیع الأبرار و تفسیر تعلی و حافظ
و فخر رازی و تارخ طبرستان و روضه الاحباب و روضه الصفا
و معارج النبوة و حیب السیر که حدیث عذیر خم علی سبیل
الاجمال و التفصیل در همه اینها که از کتب معتبره عامه است
ثبت شده و حتما مناقب مرتضوی همین حدیث را از این کتب
مفصله بتفصیل نقل کرده تا اینکه میگوید چون خلاف

در همان منزل جمع شدند سید کاینات بر بالای چهار
 شترها برآمده و علی مرتضیٰ نیز حسب الامر بالا رفته بر پهن
 سید کمر سلین ایستاده و آن سرور بعد از ادای حمد و ثناء
 الهی رو بسو کا احتیاج و سایر مؤمنان آورده با و از بلند فرمود
 اَلَسْتُ اَوَّلٰی بِالْمُؤْمِنِيْنَ مِنْ اَنْفُسِهِمْ يَعْنِيْ نَبِيَّتِيْم اَوَّلِيْ بِرُؤُوسِنَا
 از نفسها ایشان از اطراف و جوانب او از برآمد که بلی یار سو
 الله توار ما از جمیع وجوه او ای تری انگاه دست امیر المؤمنین
 گرفت و فرمود من كنت مولا فلهذا علي مولا اللهم وال
 من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله
 وادرا الحق معه حيث كان پس میگوید انگاه بموجب فرموده
 سید کمر سلین امیر المؤمنین در خیمه نشست طوائف خلق
 بملازم تشرفه طعنیت بنفدیم رسانیدند و قدوه احتیاج
 عمر بن الخطاب نیز خدمت آنحضرت رفته عرض کرد یا نبی
 لك يا بنی طالب اصبحت مولاى مولا كل مؤمن ومؤمنة

بخود ما
 ع

یعنی خوشحالتوای فرزند ابی طالب که صبا کردی در
حالی که مولای من و مولای هر مؤمن و مؤمنه شدی
حال انصافا باید کرد جای که عمر بن الخطاب رحمت جنتا
ولایت مابین معنی اقرار کند و بولایت مطلقه المنفرد
اعتراف نماید زهی بی انصاف نیست و خیل قباحه اردان
کسانی که ادعای تشیع دارند باین ادعا منکر ولایت
مطلقه امیر المؤمنین باشند و او را از برای جمیع ماسو
سید و مولا و صاحب مالک و اولی بتصرف و سلطان
مدبر امور ندانند و سلطنت و ولایت و حکومت و امارت
او را از برای کل السرجن و ملائکه و انبیاء و اولیاء انکار
کنند زیرا که ولایت بحسب عرف و لغت بهائیه این معنای که
ذکر شد آمده و احکام اختلاف در آن نکرده است و عمر
هم که اهل لسان بود و همه این معانی را میدانست دانستند
و فهمیدند انروز اقرار کرد و عمر بن طاهر هم همان روز

وصدیده خود به این معنی اشنا کرده و گفته است و ضربته
 کبیته نوحیه معاقده من القوم الرفاب پس هر کس این
 معانی را در حق امیر المؤمنین انکار کند و بولایت جناب
 ولایت ماب با این معنی قائل نشود حقیقه میبوان گفت که
 چنین شخص را اجل و مره ضایبت که ناستن هم مخالف کرده
 و عداوت با امیر المؤمنین دارد چنانچه از همین اشخاص در
 دار السلطنه بزرین بهمین جهت گفتن شهدان علیا و
 الله را در اذان و اقامه که شعار شیعه اثنی عشریه است
 شدت منع میکنند و حال آنکه اخبار منویره از عهده طاهر
 وارد است که بنایکد تمام فرموده اند من قال لا اله الا الله
 محمد رسول الله ^{فلعل} و لله الله و مفاد همه آن اخبار اینست که
 بعد از ادای شهادتین ختم است گفتن علی و علی الله چه اذان
 نباشد چه اقامه و چه غیر اینها و اینست الآن عده فرموده
 سنی و شیعه پس هر کس درین جزو زمان که در بلاد شیعه

تقیّه بالکلیّه برداشته شده است این را منع کند در اذان
واقامه و یا انکار کند معنی ولایت را در حق امیر المؤمنین
سائر ائمه طاهریین فرقی مینماید او سائر سنیّه ها نیست بلکه
میتوان گفت این شیعه در ادعای محبت با ائمه اطهار
کمز از سنیّه ها است زیرا که آنها اگر چه این کلمه را در اذان و
اقامه نمیگویند ولی بمعنی آن که عبارت از مالکیت و سلطنت
و اولی بنصرت بودند است اقرار دارند و جناب ولایت مآب را
دارا میدانند بمقامات ولایت و امامت و خلافت و وصایت
چنانچه صاحب منافع مرتضوی در کتاب خود تصریح
کرده و سائر علمای عامّه نیز به هیچ یک از این مقامات انکار
ندارند بخلاف منکرین شیعه که درین جزو زمان پیدا شد
اند پس آنها اگر چه بحسب ظاهر بلفظ آن از بر سر سائر شیعیان
اقرار دارند ولی بمعنی آن انکار دارند و میگویند ائمه اطهار
علیهم السّلام اولی بنصرت نیستند ایشان اصلاً بنصرت

در مکنونات ندارند و ما عبد رقی از برای ایشان بنسبیم زیرا
 که ایشان هم بشری هستند مثل ما بل غایه ما فی الباطن
 که ائمه اثنا عشر امام بودند از برای بنی نوع بشر ربان
 احکام شرعی و تعلیم معالم یقینی و مردم مانع بودند صفا
 و دفع و نفوی و مستجاب الدعوه در درگاه الهی انهم کاه
 یعنی صد و معجزات که از درگاه قاضی الحاجات اسدعا
 میگردند و خدا هم همان معجزات را از دست آنها لا عن شعور
 جاری میگرد بدون اینکه خودشان مستشعر باشند
 مثل ظهور بعضی از خوارق عادات از جمادات و نباتات که
 صد و این چیزها از آنها اصلا اندوی شعور و ادراک
 نبود چنانچه مخصوصا در خصوص ولایت نمودن جنات
 ولایت ماب در حین ولادت خود نوریه و انجیل و زبور و
 قرآن را که در اخطا طامه و خاصه وارد است و از برای احکام
 مجال انکار نیست میگویند که خدا آنها را از زبان انحضرت

دینیّه
۴

در حین
۴

ان
۴

جاری نمود و آنحضرت اصلاً بالفاظ و معانی آنها مستغرق بود
 زیرا که قبل از نزول جبرئیل خود جناب رسالت مآب قرآنرا
 میدانست چگونه میشد که جناب امیر المؤمنین در چنین
 نوالد خود بداند و قرآنرا دانسته و فهمید از اول تا آخر بخواند
 سبحان الله خدا بالمره شعور را از اینها بر داشته و ائمه هدی را
 که محض نور و سرائیاد زاک و شعور بودند بلکه کمال و شعور
 همه موجودات از فاضل نور ایشانست لغور بالله نسبت عدم
 شعور بایشان میدهند و از برای خود امام کرو و کور و پیشوا
 بی مددک و شعور قرار داده اند که نه پیشدینوار و پسینوار
 می بیند و نه استدعا و مناجات و دعا و سلام ارباب حاجات
 می شنود و نه در چنین صدور معجزات و کرامات و ظهور
 خوار و عادات ادراک و شعور دارند شمارا بحدا قسم ^{بیند}
 چه قدر چشم بصیرت اینها کور و دیده دلشان بی نور است
 که اصلاً بفیاحت اینها بر نمیخورند و باین نوع خرافات تکلم

واستناردا
 مع

می نمایند فانه لا یعم الا بصا و لکن نعم القلوب الیه فی الصید
خلاصه از این قبیل منخرافات خیل میگویند چنانچه در
مقام نبوت جناب ختمی ماب هم نبوت مطلقه قایل نیستند
بلکه میگویند انحضرت هم پیغمبر بود از برای جن و انس تنها
نه از برای همه ما سو الله و هم چنین میگویند نبوت انحضرت
مُخَصَّر بوده به تبلیغ احکام شرعیّه نه کونیّه و شرعیّه
هر دو و میگویند انحضرت تا چهل سال نبوت نداشت بلکه
بمرتبه نبوت بعد از مدّت چهل سال رسید سهلست
بعضی جرات را بجای رسانده انکار و عداوت را از حد گذرانند
میگویند نفوذ بالله انحضرت قبل از بعثت و نزول جبرئیل
درین دارد نیانه کتابی داشت و نه میدانست که ایمان چیست
و استدلال کرده اند بایه شریفه و کذلک اوحینا الیک
روحاً من امرنا ما کنّت تدّری ما الکتاب ولا الایمان و حان
انکه این اعتقاد خلاف ضرورت دینست و سنی و شیعه از آن

حضرت روایت کرده اند که مکرر میفرمودند کنت نبیا و ارا
بین الماء والطین و این حدیث صریحیت در اینکه آنحضرت
قبل از بعثت بلکه قبل از خلقت عالم و آدم نبی بود و کثرت
داشت حکومته و حال آنکه حضرت عیسی که شیعه از
شیعیان ایشان در عهد صبی نیکن است این عبد الله
انا فی الکتاب و جعلنی نبیا سیما الله نمیدانم بنصاری
چهار جواب میدهند هر گاه آنها بحث کنند که شما چگونه
میگویید که پیغمبر ما اشرف انبیاء و حال آنکه پیغمبر شما
بعد از چهل سال بمرتبه نبوت رسید و پیغمبر ما در
طفولیت اظهار نبوت و کتاب از برای او نازل شده بود
مخبر خدا جواب میدادند مگر اینکه در مقام انصاف حاضر
کنند که دین شما حقیقت و ما آنکه اقرار کنند که آنحضرت
قبل از بعثت و پیش از خلقت انبیاء پیغمبر بود و کتاب خدا
و ۱ تا چهل سال بحسب ظاهر مبعوث و مأمور نشده بود

که اظهار نبوت کند و اگر بگویند پس درین صورت آیه
 شریفه چه معنی دارد عرض میشود که مراد از آیه شریفه
 اینست که آنحضرت پس از خلقت هیولانی اولی و قبل
 از القاء روح من امر الله که عبارت از قلم اعلی است
 دانست که کتاب حقیقت و ایمان چه زیرا که در آنمعا
 و دیار داری مجزا و پروردگار عالم نبوده لوح و نه
 فلم نه بهشت و نه جهنم نه عالم و نه ادم ما فی الدیار
 سواء لا بس مغفور هو الحکم والحق والقلوات چه آنحضرت
 در آن نشئه وجودش محض نور بود و کنهش صرط
 نه انجا کنا بی بانجناب نازل و نه ایمانی باو عرض شده
 بود بلکه انجا کنا بش کتابیست نهوائی و ایمانش جلی و
 طبعانی نبی است ایمی بدو معنی و مبعوث بر امیین عالمش
 عی است و مقامش فقر و فنا عکاش محو مو هو مست و عیش
 محو معلوم نه انجا از خط و ربط رسمیت و نه از حرف و

کشیه

لفظ است بلکه در ان مقام هر چه هست همه وجد و خالست
نه جلال و قیل و قال حرف گفت و صورت را بر هم زنم تا که
بچه این قهر سیه نابودم زنم چه اینجا هر چه سوال شود و
جواب اید همه بلسان حالست نه مقال بالجمله چون
خواست که ان وجود مسعود از عالم غیب بساحت شهود
آید و جمال معنی در کمال صورت نماید پس نقش کرد خداوند
جواد بقلم مداد تناسیل انوار انما دة الواد را در لوح
نفس ان یکانه کوهر عالم ایجاد که از ان تعبیر میشود در
لغت اهل حکمت بمثل نورانی و صور علیّه و در لغت
اهل شریعت بمعارف ربانیّه و احکام الهیّه و کتاب
حمید و فرقان مجید و بهمین رموز اشاره است که فرمود
ان دن والقلم وما یسطرون بالجمله اگر میخواهی تفصیل این
اجمال را بدانی و از کیفیت نزول کتاب از برای انجناب در
ان عالم مخبر و مستخبر شوی رجوع کن بقسطاس مستقیم

که این حقیر در ردّ پادشاهی خزانچه بمعرض منتهی برآورده و اینجا
 اینمطلب را بطوری بنیاد کرده است که نه در کتابی مسطوراً
 و نه در سؤال و جوابی مذکور و هر کس اینجا مرور کند از
 بدایتش واضح میشود که اینجا برای ازال خلل و نه لمریزل
 لایق انتخاب دیده قابل خطاب امد حامل کتاب گردید
 قلبش مشکوة انوار شد صدورش مرات علوم و اشراق
 نه اینکه العیاذ بالله آنحضرت تا چهل سال بی کتاب
 بود و اینمانه نداشت خلاصه مقصود از ^{این} هیه مقدمات
 این بود که حضرات اگر چه بحسب ظاهر اقرار دارند بنبوت
 ظاهره جناب محمد مصطفی و ولایت جناب علی مرتضی
 و امامت سایر ائمه هدی و بی در واقع و نفس الامر
 انکار دارند بولایت و نبوت مطلقه کلیّه و سایر مقامات
 و مراتب حقیقه محمدیه و نفس کلیّه الهیه که خدا از
 برای ایشان قرار داده است سهلست چیزها در خصوص

ائمه هدی میگویند و مطالبی از عقاید دینیّه و معارف
 یقینیّه انکار میکنند که احادیثی از شیعه آنها را
 انکار نکرده و نمیکنند با وجود این ادعای تشیع دارند
 و خود را در زمره مؤمنین ائمه اطهار میدانند بارها
 از جمله آن اخبار که سنیها در حق جناب ولایت مآ
 نقل کرده اند اخباریست که دلالت دارد بر اینکه جناب
 ولایت مآب مظهر صفات جلال و جمال و مصدق قدرت
 و افعال خداوند متعالست و صاحب مقام مرتضوی
 و سایرین در کتب خود ثبت نموده اند از جمله خطبه
 البیانست که بعضی از حضرات آنرا انکار کرده و میگویند
 که این خطبه از موضوعات غلاّه است اما صاحب مقام
 مرتضوی که از معینین علمای فائده است اکثر فقرات همین
 خطبه را از کتابهای خودشان نقل کرده در باب سیم
 کتاب خود میگوید برادر باب دانش و بینش ظاهر و باهر است

و محبین

و نقل کرده
 ۴

انتخاب
 کرده

که بعد از کلام خدای جل و علا و حدیث مصطفیٰ هیچ کلام
 فصیح تر از کلام امیر المؤمنین کرم الله وجهه نیست
 بنا بر این بعد از بیان آیات بابرکات فرایه و احادیث
 حبیب سبحانی افشاح این باب تمیضا و تبرکا بکلام معجز
 انجام آن امام معلی مقام کرده شده و از این جمله یکصد
 چهار کلمه مکرر است که آنرا منظور نظر فرید کار خوان
 محمد دهمدار نور مضجعه شرح کرده است و موسوم بخطبه
 البیان گردانیده مؤلف بشف مظالمه اش شرف شد
 انصافا انت که شارح طیب الله انفا سه در نفاس عیسا
 و در مبنا معانی داد شرح داده و اگر رساله مذکوره را
 تمام مینوشت موجب ظالت میشد از این وجه معنی
 تحت اللفظ بعد دانش کونه اندیش در حیز تحریر بر آورد
 امید که موافق رضای و مطابق رای جهات ارای انحضرت
 کرم الله وجهه باشد بعد از آن الفاظ خط به انقل کرده

وأنها أرففه بفقره بفارسی ترجمه نموده و لیک کنند
اختصارا چند فقره از ترجمه فقرات الخطبه را بهمان طور
و همان عبارتی که او ترجمه کرده و نوشته است بدون
تخریب و تغییر معرّفن تحریر در آورده تا معلوم شود
که سنیها تا کجا اقرار دارند بفضايل و مناقب و مقامات
و مراتب حضرت اسد الله الغالب و چگونه اعتراف کرده
با پنج هائیکه جمعی از شیعیان از قبول آنها استنکاف
دارند و از جمله آنها اینست که میگوید قال امام السیلم
منم بحقیقت هر چیزی انا و اکاه قال امام المحققین منم
انکبیکه متصدک و متکفل حبل خلا یوذا قال امام
الساکین منم لوح محفوظ که ثابت در ضمیر مهربان
من جمیع صور حقایق الهی قال امام المحققین منم که دانند
دلها و چشمهای ظاهری و باطن مردم بسو خیر و شر و بد
بسو کماست مرجع و بازگشت ایشان و بمحقق که بر ذمت

هَمَّتْ مَا سَتَحَسْنَا اِيَّانَا قَالَ اِمَامُ الْعَالَمِينَ مِنْمُ اَنْكَبِيكَ
 زِدْ اَوْ سَتَ عَلِمَ كِتَابُ الْيَمِينِ كُلُّ شَيْءٍ كَرِهِيكَ كَرِهِيكَ وَهَمَّتْ وَخَوَّاهُ
 وَهَمَّ حِينَ بَيَّنَّ طُورَ تَرْجَمِهِ كَرِهِيكَ تَا الْخُرُوطِيَّةُ اَرْجَلُهُ
 كَرِهِيكَ مَا بَدَأَ مِنْمُ يَدَا كُنْدَهُ اَبْرَهَامُ مِنْمُ بَرَكْ دَهْنَدَهُ وَبَرَكْ
 كُنْدَهُ دَرْخَنَامُ كَسْتَرَانْدَهُ زَمِينُهُ اَوْ بَلَدُ كُنْدُ اَسْمَا
 مِنْمُ اَسْمَاءُ حُسَيْنِ الْهَلِيِّ كَرِهِيكَ اَسْمَاءُ خَوَّاهُ شُودَ بَانَاهَا مِنْمُ
 اَنْ نُوْرُكَ طَلَبَ رُوشَنَانِي كَرِهِيكَ اَزْ اَوْ مُوسَى پَر هَدَايَتِ يَافَتِ
 بَانَ نُوْرُ مِنْمُ بَرْدَنْدَهُ قَصُورُ وَبِيرُونِ اَوْرَنْدَهُ مُوسَى اَزْ قَبُولِ
 وَهَمَّتْ صَالِحِ نُوْحٍ وَنَجَاتِ دَهْنَدَهُ اَوْ مِنْمُ صَالِحِ اِيُوْبَ
 كَرِهِيكَ اَبُو دَرْخَنَامُ دَهْنَدَهُ وَشَقَا بَنَحْتَنْدَهُ وَهَمَّتْ حَسَنًا
 بُوْنِ نَجَاتِ دَهْنَدَهُ وَهَمَّتْ وَلِيَّ خَدَا دَرْخَمِيْنِ كَرِهِيكَ
 بُوِي مِنْمُ اَمْرُ خَدَا پَر حَكْمِ مِي كَرِهِيكَ دَرْمِيَانِ بَنَدِ كَانِ چَنَّا پَنَدِ
 مِي خَوَّاهُ مِنْمُ اَنْكَبِيكَ بَرَا نِي كَرِهِيكَ اَنْبِيَا وَرَسُوْلَا اَزْ اَمْرُ اَنْكَبِيكَ
 كَرِهِيكَ خَوَّاهُ اَفْشَابِ مَا بَرَا اِيْ اَبَاتِ كَرِهِيكَ اَمْرُ كَسْتَرَانْدَهُ

رفینها و ذاتا بحیچ اقلیمها منم امر خدا و منم روح خدا و منم
 انکسیکه لشکر کردم گوشها را بجهت نگاهداشتن زمینها
 و گسترانیده رفینها را بجهت سکونت خلق منم پیر و زاورنده
 چشمه ها و رواننده رزاعنها و بلند کننده درختها و بزرگ
 میوه ها منم انکسیکه تهدید بر و اندازده کرده ام قوت آنها را
 و منم فرو برداورنده بارانها و شنوا شده و برق منم روشن
 کننده افق و بر آورنده صبح و پیدا کننده ستاره ها و روان
 شانده کشتیها در دریاها منم انکسیکه میدانم آنچه بر شما
 که خطور میکند از دلها و پلک زدن چشمها را و آنچه بر شما
 مخفیست در سینه ها مردم منم اول کسیکه خدا خلق کرده است
 نور مرا و در حق من پیغمبر خدا فرموده است انا و علی من نور
 واحد منم صاحب کواکب و زایل کننده دولت منم صاحب
 نازل و راجعه منم صاحب منایا و بدایا و فصل الخطایا
 منم انکسیکه هلاک کردم جابرهای سابق را بشمشیر خرم

رعد
 ۴

از آتش
ع

دند میبکن
ع

دوالفقار منم انکسیکه سوار کردم بکشته نوح را منم ان
کسیکه نجات دادم ابراهیم را و مونس او شدم منم مونس
یوسف در چاه و بیرون او رنده او منم صاحب غفر و مونس
و معلم آنها منم صورت دهنده اطفال در شکمها منم
کسیکه خلق میکنم و روبرو میدهم و میبیرانم باذن خدا
منم انکسیکه بینا میکنم کور مادر زاد را و دفع میکنم مرض
برص را و میدانم آنچه در ضمائر خلقت و خبر میدهم
با آنچه هاییکه مردم میخورند و ذخیره میکنند در خانه ها
خود منم وجه الله در آسمان و زمین که همه چیزها را لکن
مکر او و منم صاحب جنت و طاعت و منم باب الله و منم
انکسیکه آفتاب از برای من برکشت و دفعه منم ان اسم
از اسمهاست که اعظم و اعلى است منم کتاب مسطور و
بیت الله المعصور منم صاحب قرن اول منم کسیکه کذا
موسی را از دریا و غرق کردم فرعون را و منم عذاب یوم الظلّه

وَمَنْ أَنَا اللَّهُ وَمَنْ أَمِيرُ اللَّهِ مَنْ سَمِيعٌ وَعَلِيمٌ مَنْ حَبِيرٌ وَصَبِيرٌ
مَنْ كَسِيكُهُ مَيَّكُورْدَم هفت آسمان و هفت طبقه زمین را در
طرفه العین مَنم اول مَنم ثانی مَنم کَسِیکه می بینم اعمال ^{کاز} بند
و پوشید نیست از برای من چیزی که در آسمان و زمین مَنم
خازن آسمانها که همه در تصرف منست مَنم زانا بتغیر آ
زمان و حوادث آن در هر حال و مَنم آنکسیکه میدانم عدد
مورچها و وزن آنها را و مقدار کوهها و وزن آنها را و
عدد قطرات بارانها را مَنم آیات و نشانهها بزرگ خدا
مَنم آیاتیکه نمود خدا بفرعون و عصیان او دید فرعون مَنم
کسیکه می بینم اعمال خلاق را در مغرب و مشرق و محفنی
مینست بر من چیزی از آنها مَنم تکلم کننده بهفت زبان
و فتوی دهنده به هر چیز بهفتاد وجه مَنم آنکسیکه میداند
هر چیزی را که در شبها و روزها در می شود امری بعد از امری
و شئی بعد از شئی تا روز قیامت مَنم محمد مصطفی مَنم علی

مرتضیٰ ثانی الخ که بنده بعضی از فقرات آنها را بهمانطوریکه
صاحب مناقب ترجمه کرده مرقوم نداشت و همه عبارات
اوست که بعضیها از کتاب خواجہ محمد دھدار نقل کرده است
و خطبه طولانی است مشتمل بر حمد و ثنای الهی و درود
نامعد و حضرت رشتا پناه و بیابانچه از اخبار آینده و
حوادث امور و تغلیبات دهور و علامات ظهور است که
در کتب جمعی از علمای جمہور بہمان تفصیل مسطور است
از جملہ جمال الدین بن طلحہ شافعی صاحب کتاب مطالب
السؤل فی مناقب ال رسول کہ از محول علما و عامہ است
در کتاب سر مکوم کہ قریباً ہفتصد سال قبل بر این انگن
تالیف کردہ است ہمین خطبہ نامن البدرا لہ الختم نوشتہ
و ثبت نمودہ است و از جملہ سید شریف جرجانی کہ در میان
سینہا کہ بنہایت عصبت معرفت عبود و امتخطبہ از
انحضرت منکر نشدہ و بہ تفصیل نقل کردہ است و ہم

و مرزبور
ت

چنین از خاصه هم فاضل سقّی اخوند ملا محمد تقی مجلسی
اعلی الله درجه و شیخ حرّ عاملی عامله الله بلطفه الخفّ
والجلّی و اخوند ملا محسن فیض در کلمات مکتوبه و سایر
علمای خاصه و عامه باختلاف کمی همین خطبه را نقل
کرده و شرح نموده اند و از این معلومست که این خطبه
در نزد همه انفعول منفعی بقبول بوده است و هم چنین است
خطبه افتخار و خطبه ططیبه که بهین سبک و سبّا
از حضرت اسد الله الغالبی ربیان فضایل و مناقب خود
صادر شده است و علمای اخیا آنها را هم در کتب معتبره
ثبت کرده و گفته اند این که آنحضرت این مناقب را بخود
نسبت داده و خود را با این اوصاف وصف نموده است
هیچ وجه منافات و افعال^{با توحید} و صفات ندارد زیرا که آنحضرت
مظهر جلال و جمال و موصد قدرت و افعال خداوند متعال^{است}
و به هیچ وجه در ظهور این صفات و صدود این افعال


شرکته نابخدا ندارد بلکه او عبدیست مخلوق و بنده ایست
 مرنوق چنانچه خود را مختصرت بعد از بنیامین مضایل و مناسبات
 فرموده اند و گاهی بضعفاء کم بقولون ان علیاً نصر علی
 نفسه بالربانیه الا فاشهد و انا انی استلکم عند الحاجة
 الیهنا ان علیاً نور مخلوق و عبد مرنوق و لیک چونان
 جناب مأمور است از جانب خدا بهدایت خلق و تدبیر امور
 ایشان لهذا باید مختصرت نشانه و علامته از خدا داشته
 باشد که بهمان نشانه و علامته از برای خلق معلوم شود که
 او ولی خدا و پیشوا و حاکم و فرمان رواست از جانب خدا به
 ما سوچنا چنانچه هرگاه حاکم بجانب مملکتی از جانب پادشاه
 مأمور شود باید انما که علامته و نشانه از جانب پادشاه
 داشته باشد که بهمان نشانه و علامته همه رعایا بدانند که او از
 جانب پادشاه مأمور است و الا احدی از او باور نخواهد کرد
 که او از جانب پادشاه مأمور است پس خود را از اطاعت و

و اما
 ۴

ناشنه اصلاً ممکن بحکومت او نخواهد کرد و او را هم سلطان
بر آنها نخواهد بود مگر وقتی که از نشانه ها و علامتهای سلطان
در نزد او نباشد و آن علامتها و نشانه ها بچند قسم است یکی از آنها
فرمانست از جانب سلطان که مشتمل باشد بر کلیات امر و
قرار و قانون مصالح و مفاسد امور مملکت و رعیت و تغییر
بلاد و تدبیر اهل جور و فساد و یکی خلعتست که پادشاه
باید از لباسها مخصوص خود و از جامه خانه خاص خود خلعت
با و مرحمت کند تا اینکه رعیت پادشاه او را در زی سلطنت
و لباس حکومت دیده هیبتی از او در نظر رعیت ظاهر شود
و رعیتی در دل آنها افکند و یکی شمشیر و خنجر است که از دلا
ی قهر و غضب است از برای سرکشان و گردنکشان و یکی هیکل
و نشان است که صورت همیون در آن نشان باشد و از نشانه
کمال قرب سلطانت و علامتست از برای اینکه او صورت
پادشاهست در آن ناحیه و مملکت و یکی از علامات سلطنت

نوکراست از نوکران پادشاه که عبارت باشد از ارباب مناصب
و کتاب ضبط و اعمال و توردینا و وفراش که همه آنها را
زیر دست و تحت حکم او قرار میدهند که بکمال احتیاط و قناعت
و هیمنت در اخذ عطا و گرفتن و بستن و کشتن زنده نگاه
داشتن و دقت و فتن امور جمهور حکومت کند و آنچه که
مقصود مراد پادشاه است از رفاه و اسایش بندگان اله
بعمل آورد پس وقتی که چنین شد مردم دیدند که او شخصی
است که از جانب پادشاه مأمور است و فرمان پادشاه در دست
و لباس سلطنت در بر دارد و همه نشانها و علائمها پادشاهی
در برافروخت و نوکران خاص پادشاه در زیر حکم او هستند
و همه اطاعت او را بخود لازم میدانند و جمیع آثار سلطنت
در بایست از او ظاهر و همه او امر و نواهی و افعال پادشاهی
از وی صادر است قطع و یقین حاصل میکنند که او از جانب
سلطان مأمور است و حکم او حکم سلطان و امر او امر سلطان

و فعل او فعل سلطانت و قول و قول سلطانت
و اطاعت و اطاعت سلطانت و هر چه میکنند با میراد^ش
و حکم اوست پس هم چنین است امر در خصوص کسی که از جانب
خدا مبعوث و مامور است نبوت و ولایت کلیه طایفه
و رتق و فتق امور جمیع و خلاصه بحسب اقتضا و اختلاف
از منته و دهور که میباید و او نیز از قبیل نشانها و علامتها
از جانب خدا باشد تا اینکه همه بدانند که او از جانب خداست
و در ادعای خود صافست و لا کسی از او قبول نخواهد نمود
و او را هم حجت بر آنها نخواهد بود مگر اینکه از همان نشانها
و علامتها که ذکر شد از جانب خدا داشته باشد و در
وقت حجت از برای خدا بندگان خدا و اتمام حجت بر آنها
ظاهر کند اما فرمایند ایشان پس انعبات از کتب سماوی است
مثلا قرآن که مشتملست بر کلیت امور نبوت و ولایت
و دستور العمل ریاست و سلطنت بیان مضامین و

مفاصد امور عباد و حفظ ثغور و بلاد و قانون مرمت
 و معا و اما خلعت ایشان پیران عباد است از خلعت اضطفا
 و ردائے کبریا و عمامه کرامه و قیصر حمت و کمر بند محبت و
 عصا منزلت که از جانب خدا بایشان عطا شده است
 و اما نشانی ایشان پیران عباد از هیچکلی توحید و صورت
 انزعیت و هیئت اعتدال و استقامت است که سرتاپا
 حکایت میکند از جمال و جلال خداوند مجید و توحید
 پروردگار حمیدان دلیل کمال قرب و اتصال ایشانست
 بخداوند متان و اما شمشیر ایشان پیران عباد از آثار
 قهر و غضب خداوند قدیر است که تپیدیر میشود با ایشان
 ایشان در حین اهل طغیان و عدوان و قدم بر سر کشیدن
 و کردن کشتن از امر و حکم ایشان و اما خدام و عمال و کتائب
 و ضباط ایشان پیران عباد از ملئکه مدبرات و ملئکه عرش
 و کرسی و محو سراج قات و ملئکه خائف  و موت و

حیوة وملتک که موکلند بر نزول امطار و اجزای آنها و غرس
 اشجار و تربیت اثمار و ملتک که موکلند بر تثبیت اعمال و افعال
 و ضبط آرزاق و احوال که همه اینها را خدا در تحت امر حکم و مکر
 مطلق قرار داده است و آنها قدا از قدم بر نمیدارند مگر باذن
 و اراده او و حرکت نمیکند مگر با امر حکم انحضرت و انجناب نیز
 نمیکند مگر باذن اراده خدا و حکم بانها از جانب او صدور
 نمیباید مگر بر رضا او جل شای پس قتی که امر باین نهج باشد و
 همه بداند که انجناب کثرت از جانب خدا در دست دارد که بجای
 ایشان نازل شده است هر عملی که میکنند همه از روایست او
 مخلعست بخلعت کرامت و متلبترست بلباس قد متصفست
 بصفا ربوبیت و نزد او است همه علامت نشانه ها خداوند
 و جمیع ملتک در تحت امر حکم اوست و ثماء افعال و اثار ربوبیت
 از دست او جاری میشود و انوقت قطع و یقین حاصل میشود
 از برای همه که او از جانب خدا مامور است حکم او خداست

وامر او امر خداست و فعل او فعل خداست و قول
او قول خدا و اطاعت او اطاعت خدا و مخالفت او مخا
لعت خداست چنانچه در تمثیل بطور تفصیل بیان
شد حرف الجوف و لله المثل الا على خلاصه امر در هر
دو مرحله بیک قرار است زیرا که همه سلاطین دنیا سر مشق
سلطنت از اینجا برداشته اند پس هر چه اینجا بگوید اینجا
بگوید یعنی چنانچه اثار و افعال سلطان در هر مملکت از
ممالك از حاکم مملکت ظاهر است و افعال آنها هم از صفت
و اعمال و خدام و سایر مباشترین امور و افعال صاف میشود
هم چنین اثار و افعال خداوند متعال مملکت یار نیز از انبیا
و اولیا ظاهر است و اثار و افعال ایشان از مملکت مدبر است
و حمله عرش و کرسی و سادات صاف میگردند پس از این جهت
یک دفعه نسبت این افعال بخدا داده میشود بطور استقلال
و یک دفعه بانبیا و اولیا بطریق وساطت و ماموریت از جانب

حق و دفعه بملئکه مدبران امر بعنوان مباشر و هم اینها
صحیح است و منافات باقی حمید افعل و صفایه هیچ وجه
ندارد زیرا که فعل ملئکه فعل و لا امر است فاعل او فعل
خداست یعنی خدا فعل و اراده مشیت خود را از دست او
جاری میفرماید و او هم فعل خود را از دست ملئکه جاری
میکند پس اینجناب باین اعتبار نسبت فعال را گاهی بخود
میدهد و گاهی بخدا چنانچه نسبت فعال پادشاه گاهی
بخود پادشاه میدهند و گاهی با ولیای دولت حکام
مملکت و سران سر کرده کان لشکر پادشاه مثلاً یکدیگر
میکوبند و این قلعه را پادشاه گرفت یکدیگر فعه میگویند
فالاسکر کرده گرفت یکدیگر فعه میگویند فلان فوج فلان
قلعه را فتح کرد و هم صحیح است هیچ یک منافات با سلطنت
پادشاه ندارد زیرا که هم با امر و حکم و فرمان پادشاه است
خلافه باینقرار است نسبت فعال ربوبیت بجناب و لایب

که بند است از بندگان خاص خدا که او را مظهر صفا الوهیت
 و مصدر افکار و بیت خود قرار داده و همه افکار خود را از دست
 او خارج نموده است چنانچه این را به احد که از مشاهیر علمای عامه است
 در حق جناب ولایت ماب گفته است ثقیلت افکار و بیتیته الله
 عذرت بها من شئت انک حزین و قد قیل فی عین نظیرک مثل
 فخر بن عارم علاک و تقیب و یا علّة الدّنیاء و من بدّ خلقها
 له و سئلوا البدء فی الحشر تعقیب و در قصیده دیگر میگوید
 لو لا حد و ثک قلت انک جاعل الارواح و الاشیاء و المسترع
 لو لا ثنائک قلت انک باسط الارزاق تقدّم العطاء و توسع
 ما الدّهر الا عبداً للقرآن ینفوذ امرک للبریه مولع
 و الیه فی يوم المعاد ایا بنا و هو الملاذلت غداً و المشفع
 علم الغیوب الیه غیر مدافع و الصبح ابیض مسفر لا یدفع
 و در قصیده دیگر میگوید علام اسرار الغیوب و من له
 خلق الزمان و دارت الافلاك متعاضم الافعال لا هویتها

للامر قبل وقوعها ذاك، خلاصه مقصود ما از این خاتمه
 این بود که از برای همه معلوم شود که اهل سنت و جماعت
 با اینکه جناب امیر المؤمنین را خلیفه بلا فصل نمیدانند و
 بخلافه ظاهر عترت طاهره قائل نیستند درین فقره
 با شیعه اثنا عشری مخالفت اظهرا میکنند اقرار دارند بولا^{یت}
 مطلقه جناب ولایت ماب و اعتراف میکنند بهمم فضا^{ئل}
 و مناقب ائمه اطهار این معنی از برای اغلب فاسق مشبه^{ست}
 و چنین میدانند که سنیها منکر فضائل ائمه ما هستند
 و این اشتباهیست که ناشیست از عدم تتبع بکتاب و زبان
 چه هر کس از کتب و زبانها مخبر و مستحضر باشد میداند
 که آنها اصلا بفضائل و مناقب و مقامات و مراتب ائمه
 ما انکار ندارند سهلست آنها فضائل از برای ائمه هدای
 علیهم السلام بیان کرده اند که اکثر مخالفین ما آنها را
 قبول نمیکند و همه آنها انکار دارند چنانچه دیده پس

حضرات حقیقه در این مرحله هم باشیعه مخالفند
و هم با سنی چنانچه عین الان با ما عداوت میورزند
باین جهت که میگویند شماها چیزها در حق ائمه
هنگ و بیان فضائل و مناقب ایشان میگوئید که
اصلاً آنها دارای آن فضائل و مناقب و مقامات
و مراتب نیستند حال آنکه ما تا حال هر چه گفته میگوئیم
بالاتر از سنیها چیز گفته و نخواهیم گفت و از حضرت هم
زیاده از آنچه سنیها در حق ائمه ما اقرار دارند توقع نداریم
و میگوئیم بیایید همه اتفاق کنیم بان چیزیکه سنیها اقرار
دارند در تشیع کمتر از سنی نباشیم و از اولیای دولت
قاهره با هر نیز مستدعی هستیم که اگر بخوانند این اختلاف
از میان بردارند قدغن نمایند بحضرات که انکار فضائل
و مناقب ائمه اطهار علیهم السلام را در میان شیعه اثبات
و مالک محروسه ایران که شیعه خانه است شعاع قرار

ندهند و در بالائے منبر مجز ذکر فضایل ائمه اطهار و
معالم دینیه و معارف الهیه چیزیه دیگر نگویند و از بزرگا
ال اطهار و مناقصه قرار ندهند و کسانی که بالائے سنیها
فضیله از فضایل و مناقب حضرت اسد الله الغالب بنمایند
نسبت بغاوتند هندی و با انها بمقام معارضه خاصه
نیایند و با اهل معرفت محض از راه جهالت عدوت و نورند
و بجهت اذیت بانها نکنند و میافرقه اثنه عشریه و طائفه
امامیه که جمع قلیلی هستند بعصیت و جاهلیت اختلاف
و تفرقه بیندازند و شق عصا مسلمین نکنند و با عثمیت
دشمنادین نباشند و برادر و ارباب هم رفتار نمایند اگر
واقع نمایند باید باشد از علایا دگیرند بکتاب معرفت و حکمت
و تامل و اخبار ائمه اطهار رجوع نمایند و معرفت تحصیل
کنند و اگر میدانند و از همه انها استحضار دارند عدا
انکار نمایند که انکار کفر است چنانچه اخبار متواتره از

ائمه اطهار و زینب اب و است و جمله در منتخب بشارت
با سنانید صحیح از حد امروست که گفته است از جناب
امام محمد باقر علیه السلام شنید که در ضمن حدیثی میفرمود
ان اسوء اصحابی عندی حالا الذی یجاز اسمع الحدیث یسبب الینا
فی رویه عنّا فلم یحمله قلبه و اشتهر منه و محمد و کفر بمن
دان به و لایدری لعل الحدیث متاخر ج و الینا اسند
فیکون بذلک خارجا عن لایتنا ترجمه این روایت هدایت
فرجام که در ختام این وسیله مختصره قرار داده و بان ختم
کلام خواهیم نمود اینست که امام علیه السلام فرمودند بدست
و تحقیق بدترین اصحاب من در نزد من از حیثیت منال کس است
که چهره بدیش و در حدیثی که نسبت بماداده میشود و از ما
روایت میشود پس متحمل نمیشود بان قلب او و شمر میشود از
شنیدن آن و انکار میکند الحدیث را و تکفیر میکند که را
که متدین شده است بان و حال آنکه نمیدانند شاید حدیث

از ما خارج شده است و بسوگما مسند است پس بسبب این
انکار و تکفیر خارج میشود از ولایت ما تمام شد آنچه که
از این رساله منظور داشتیم و ختم کشت بحمد الله برفوق
اسم که در اول گذاشتیم و مطابق آمد در طی تنگارش با
فرمایش جناب صادق علیه السلام که فرموده اند علم
المحنة واضح لمريدك و اری القلوب عن المحنة في عمى
ولقد عجت لهالك ونجائه موجوده ولقد عجت لمن في
باري اكر حيا نجه در خارج مسطورات خطایه رفته یار
مطاو به کلمات از حد و دایب تجاوز به واقع گشته از کمال
رافت اولیای دولت و باریا فنکان حضور معدلت
دستور باهر النور و در نیست که مورد اغراض سازند نه
اغراض و بنظر اصلاح نکرند نه اغراض چه دل پرورده
و خاطر افسرده و از توادر و ثواب دهر و حوادث روزگار
دست قدرت از کار رفته قلم در کف سر گیتی کرده عنایت

ازینجہ اقتدار گرفته این همه را بی اختیار نکاشتم و

السلام علی من اتبع الهدی وخشی عواقب الرد والمحد

لله اولاً و آخراً و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين و

لعنة الله علی اغادیهم و منکرهم فضائلهم اجمعین من الان

الیوم الدین وقد فرغ من تسوید، العبد المذنب

الحاجی الشریف الحسین بن محمد

البریزی الممکن فی اليوم السابع

عشر من شهر رجب المرجب

سنة ۱۲۸۵



سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

المُتَقَدِّمُ
سَمِيحًا بِالسَّلَامِ
هَذَا مَنَظُومٌ فِي الْمَنَظُومِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي قَدْ أَخْرَجَنَا نَتَائِجَ الْفِكْرِ لِأَرْبَابِ الْحِجَى

وَحَطَّ عَنْهُمْ مِنْ سَمَاءِ الْعَقْلِ كُلَّ حِجَابٍ مِنْ سَحَابِ الْجَهْلِ

حَتَّى بَدَتْ لَهُمْ شُمُوسُ الْمَعْرِفَةِ رَوَّاحُ دَرَانِهِمَا مُكْشَفَةِ

نَحْمَدُهُ جَلَّ عَلَى الْأَنْعَامِ بِنِعْمَةِ الْإِيمَانِ وَالْإِسْلَامِ

مَنْ خَصَّنَا بِخَيْرٍ مِنْ قَدَرِ الْإِسْلَامِ وَخَيْرٍ مِنْ حَازِمَتِهَا الْعِلَامِ

مُحَمَّدٍ سَيِّدِ كُلِّ مُقْتَنَفٍ الْعَرَبِيِّ الْهَاشِمِيِّ الْمُصْطَفَى

صَلَّى عَلَيْهِ اللَّهُ مَا دَامَ الْحِجَى بِخَوْضٍ مِنْ بَحْرِ الْمَغَالِي الْجَبَا

وَالِهِ وَصَحْبِهِ ذَوِي الْهُدَى مَنْ شَبَّهُوا بِأَجْمِزِي الْهُدَى

وَبَعْدَ فَالْمَنْطِقُ لِلْجَنَانِ	نَبْتُهُ كَالْمَحْوِلِ لِلنَّاسِ
فَبَعْضُهُمْ لَأَفْكَارُ عَنْ عِيَالِ الْخَطَا	وَعَنْ دَقِيقِ الْفَهْمِ يَكْشِفُ الْفُتَا
فَمَا مِنْ أُسُولِهِ قَوَائِدَا	يَجْمَعُ مِنْ فُؤُودِهِ قَوَائِدَا
سَمِيَتْهُ بِالسُّلَمِ الْمُرُونِ	يُرْفُتُ بِهِ سَمَاءُ عِلْمِ الْمَنْطِقِ
اللَّهُ أَرْجُو أَنْ يَكُونَ خَالِصًا	لِوَجْهِهِ الْكَرِيمِ لَيْسَ خَالِصًا
لَنْ يَكُونَ نَافِعًا لِلْبَشَرِ	بِهِ إِلَى الْمَطْلُوباتِ يَهْتَدِي

فَصِلْ فِي جَوَازِ الْأَشْغَالِ

وَالْخَلْفُ جَوَازُ الْأَشْغَالِ	بِهِ عَلَى ثَلَاثَةِ أَقْوَالِ
فَابْنُ الصَّلَاحِ وَالنَّوَادِرِ	وَقَالَ قَوْمٌ يُبْنِي أَنْ يُعْلَمَا
وَالْقَوْلُ الْمَشْهُورُ الْبَصِيحَةُ	جَوَازُهُ لِكَامِلِ الْفَرَحَةِ
فَمَارِ السُّنَنَ وَالْكِتَابِ	لِيَهْتَدِيَ بِرَأْيِ الْقَوَائِدِ

أَمْوَالُ الْعَالَمِ الْحَادِثِ

منه من غير ما
وعد من علمه
جيب الله سنة
الاجابة

سبحان من لا يوصف
بشيء من صفات
المخلوقين

إِذَا الْكَافِرُ تَصَوَّرَ أَعْلَمَ

وَقَدْ أَمَّ الْأَوَّلَ عِنْدَ الْوَضْعِ

وَالنَّظَرِ مَا الْحَاجَّ لِلتَّامِلِ

وَمَا يَبْرُكُ إِلَى تَصَوُّرٍ وَصَلِ

وَمَا التَّصَدِيقُ بِرِثْوَصَلِ

فَدَلَّكَ لِسْتِ بِتَصَدِيقٍ تَوَدَّ

لِأَنَّهُ مُقَدَّمٌ بِالطَّبْعِ

وَعَكْسُهُ هُوَ الْضَرْبُ الْجَمَلِ

يُدْعَى بِقَوْلٍ شَائِعٍ لَا يَشْكَلُ

بِحُجَّةٍ يَعْرِفُ عِنْدَ الْعُقَلَا

انواع الدلالة الوضعية

دَلَالَةُ اللَّفْظِ عَلَى مَا دَافَقَهُ

وَجُزِيَّةٍ تَضَمَّنَا وَمَا لِيَرَمَ

يَدْعُوْنَهُمَا دَلَالَةُ الْمَطَابَقَةِ

فَهُوَ التَّزَامُ أَنْ يَعْقِلَ التَّرَمُّ

فصل في حث الالفاظ

مُسْتَعْمَلِ الْأَلْفَاظِ خِيَرَةٌ حُدِّ

فَإِنَّ مَا دَلَّ جُزْءُهُ عَلَى

وَهُوَ عَلَى تَمَيُّنِ أَعْيُنِ الْمُرَدِّ

أَمَّا مُرَكَّبٌ وَأَمَّا مُفْرَدٌ

جُزْءٍ مَعْنَاهُ يَعْكِسُ مَا نَدَّ

كُلُّهُ أَوْ جُزْءُهُ يَتَوَحَّدَا

مُعْتَمَدٌ

وَمَا يَبْرُكُ إِلَى تَصَوُّرٍ وَصَلِ

والحكم للبعض هو الجزئية
والجزء معرفته وحليته

المعارف

معرفة على ثلاثة قسم
حد وسمى ولفظي علم

فالتحد بالجنس فصل وقعا
والرسم بالجنس وخاصة معا

وناقص الحد بفصل او معا
جنس بعيدا تراب وقعا

وناقص الرسم وخاصة فقط
او مع جنس بعد قد اربط

وما بلفظي لدائم شهيرا
بتديل لفظ برك في شهرا

فشرط كل ان يرى مطردا
مغكسا وظاهرا لا بعدا

ولا مساويا ولا متجاوزا
بلا تربية بها تحزرا

ولا بما يدري بمحدود ولا
مشارك من القرينة خلا

وعندهم من جملة المزدود
ان تدخل الاحكام في المحدود

ولا يجوز في المحدود ذكرا
وجايز في الرسم فادري ما روا

القضايا واحكامها

ما أحتمل الصدق لذاته جري	بينهم موافقة وخبر
ثم القضايا عندهم قيمان	شرطية حملية والثاني
كلية شخصية والاول	امام سور واما مهملة
والسور كلها وجزئيا يرى	وانبع انما مر حيث جرى
اما بكل وينبغي وبلا	شيء وليس بعضا وشيئا
فهي انما الى لثمان ايسة	وكلها موجبة فسالبة
فللاول الموضوع في الحلية	والاخر المحمول بالسوية
وان على التعليق منها قد حكم	فانما شرطية وتنقسم
انينا الى شرطية منفصلة	ومثلها شرطية منفصلة
جزاهما مقدم وتالي	اما بيان ذات الاتصال
ما اوجب تلازم الجزئين	فذا الاتصال دون من

مَا وَجِبَتْ تَنَافُرًا بَيْنَهُمَا ١
اِقْسَامُهَا ثَلَاثَةٌ فَالتَّغَلُّبُ

مَانِعٌ جَمْعٌ اَوْخِلُوا وَهُمَا
وَهُوَ الْحَقِيقِيُّ الْاَخْصَرُ فَاعْلَمَا

التَّنَاقُضُ

تَنَاقُضٌ خِلَافُ الْقَضِيَّتَيْنِ فِي
كَيْفٍ وَصَدَقٍ وَاحِدٍ مَرَّةٍ

فَإِنْ تَكَرَّرَ شَخْصِيَّةً وَهَمَلَةً
فَتَقَضُّهُمَا بِالْكَفِّ إِنْ تَبَدَّلَ

وَأِنْ تَكَرَّرَ مَحْضُورَةً بِالسُّورِ
فَانْقَضَ بَصْدِ سَوْرَةٍ الْمَذْكُورِ

فَإِنْ تَكَرَّرَ مُوَجِبَةً كُليَّةً
فَقَضُّهُمَا سَالِبَةً جُزْئِيَّةً

وَإِنْ تَكَرَّرَ سَالِبَةً كُليَّةً
فَقَضُّهُمَا مُوَجِبَةً جُزْئِيَّةً

العَكْسُ الْمُسْتَوِي

الْعَكْسُ نَكْبُ جُزْئِي الْقَضِيَّةِ
مَعَ بَقَاءِ الصِّدْقِ وَالْكِفَّةِ

وَالْكَفِّ إِلَّا الْمُوَجِبَةُ الْكُليَّةُ
فَعَوَضُهَا الْمُوَجِبَةُ الْجُزْئِيَّةُ

وَالْعَكْسُ لَدُنْ غَيْرِ مَا دُرِجَدٍ
بِدِ اجْتِمَاعِ النِّحْسَيْنِ فَاَقْصَدُ

وَمِنْهَا الْمُمْلَكَةُ السَّلْبِيَّةُ لِأَنَّهَا فِي قُوَّةِ الْجُزْئِيَّةِ

وَالْعَكْسُ فِي مُرْتَبِّ بِالطَّبَعِ وَلَيْسَ فِي مُرْتَبِّ بِالْوَضْعِ

القياسُ

إِنَّ الْقِيَاسَ مِنْ قَضَايَا صَوْرًا مُتَلِيزًا بِالذَّاتِ قَوْلًا آخَرًا

ثُمَّ الْقِيَاسُ عِنْدَهُمْ قِسْمَانِ فَتَرَى مَا يُدْعَى بِالِافْتِرَاقِ

وَهُوَ الَّذِي دَلَّ عَلَى الْبَيِّنَةِ بِقُوَّةٍ وَاخْتِصَّ بِالْحَمَلِيَّةِ

فَإِنْ تَرُدَّ تَرْكِيبُ فَرْكَيْنَا مُقَدِّمَاتٍ عَلَى مَا وَجَبَا

وَرَتَّبَ الْمُقَدِّمَاتِ وَأَنْظَرَا وَجَبَّحَهُمَا مِنْ فَاكِدٍ مُخْتَبِرَا

فَإِنَّ لَازِمَ الْمُقَدِّمَاتِ بِحَسَبِ الْمُقَدِّمَاتِ أَيْ

وَمَا مِنْ الْمُقَدِّمَاتِ صَغُرَ فَيَجِبُ أَنْدَرُاجُهُمَا فِي الْكِبَرِ

وَذَاتُ حَدٍّ أَصْفَرُ صَفَرَاهُمَا وَذَاتُ حَدٍّ الْكِبَرُ كِبَرُهُمَا

وَأَصْفَرُ ذَلِكَ ذُو أَنْدَلَجٍ وَوَسَطُ يُلْفِي كَدَى الْأَسْلَاجِ



فصل في الشكل

١٠

الشكل عند هؤلاء الناس يُطلق على قضيتي قياس
من غير أن يُعتبر الأشوار اذ ذلك بالضرب له لشار
وليفدمات اشكال فقط اربعة بحسب الحد الوسيط
حمل بصغري وصغري كبير يدعى بشكل اول ويدرك
وحمل في الكل ثانيا عرف ووضعه في الكل ثالثا الف
ورابع الاشكال عكس الاول وهي على الترتيب التكملي
فحيث عن هذا النظام بعد ففاسد النظام اما الاول
فشرطه الايجاب في صغره وان ترى كليت كبراه
والثاني ان يختلفا في الكيفية كليت الكبرى له شرط وقع
والثالث الايجاب في صغرها وان ترى كليت اخديما
ورابع عدم جميع الحسنيين الا بصيغة يفهما تسبين

صَفَرَاهُمَا مُوَحِّبَةٌ جُزْئِيَّةٌ كَبْرَاهُمَا سَالِبَةٌ كُليَّةٌ
 فَتُجْزَأُ لِأَوَّلِ أَرْبَعَةٍ كَالثَّانِ ثُمَّ ثَالِثُ سِتَّةٍ
 وَرَابِعُ بَحْثِيَّةٌ قَدْ بَيَّنَّا وَغَيْرُ مَا ذَكَرْتُهُ لَرَبِّنَا
 وَتَتَّبِعُ الْبَيْتَةَ الْأَخْسَرُ مِنْ يَلِكِ الْمَقْدَمَاتِ هَكَذَا ذَكَرَ
 وَهَذَا الْأَشْكَالُ بِالْحَمَلِ مَخْصُصَةٌ وَلَيْسَ بِالشَّرْطِ
 وَالْحَدَثُ فِي بَعْضِ الْمَقْدَمَاتِ أَوِ الْبَيْتَةِ لِعِلْمِ آيَاتِ
 وَتَنْتَهَى إِلَى ضَرْوَةٍ لَهَا مِنْ دَوْرٍ أَوْ تَسْلِيلٍ قَدْ لَزِمَا
 وَغَيْرُ أَقْلٍ مِنَ الْأَشْكَالِ إِلَيْهِ مَرْدُودٌ بِلَا إِشْكَالٍ
 فَالْثَّانِ مَرْدُودٌ بِعَكْسِ الْكَبْرِ وَالثَّالِثُ أَرْدُدُهُ بِعَكْسِ الصَّغَرِ
 وَرَابِعٌ بِعَكْسِ تَرْتِيبِ يُرَدُّ أَوِ الْمَقْدَمَاتِ
 وَأَوَّلُ مِنْهَا هُوَ الْمَعْيَارُ وَأَوَّلُ مِنْهَا هَكَذَا وَرَدَ
 لِأَنَّهُ مِنْ بَيْنَمَا الْمَسْدَادُ

فصل في الاستثناء

وَمِنْهُ مَا يُدْعَى بِالِاسْتِثْنَاءِ يُعْرَفُ بِالشَّرْطِ بِالْأَمْتِزَاءِ
 وَهُوَ الَّذِي دَعِيَ عَلَى الْبَيْتَةِ أَوْضَحَهَا بِالْفِعْلِ لَا بِالْقُوَّةِ
 وَإِنْ بَكَ الشَّرْطُ فَالْإِصْلَاحُ أَنْتَجَ وَضَعُ ذَلِكَ وَضَعُ الثَّمَا
 وَدَفْعُ ثَلَاثَةِ رَفْعٍ أَوَّلٍ وَلَا يَلْزَمُ فِي عَكْسِهِمَا إِلَّا أَنْجَلَا
 وَإِنْ يَكُنْ مُفَصِّلًا فَوَضْعُ يَنْتَجِ رَفْعُ ذَلِكَ وَالْعَكْسُ كَذَا
 وَذَلِكَ فِي الْإِخْتِصَامِ أَنْ يَكُنْ مَا يَنْعُ جَمْعُ بِنِوَضْعٍ ذَاكَ
 رَفْعٌ لِذَلِكَ دُونَ عَكْسٍ إِذَا مَا يَنْعُ رَفْعٌ كَانَ فَوَعَكْسُ ذَا

لَوْ أَحَقَّ الْقَيْسُ

فَهَذَا مَا يُدْعَى مَرْكَبًا لَكِنْ كَوْنُهُ مِنْ حُجِّ قَدَرِكَا
 فَكَبِيرُ أَنْ تَرُدَّ أَنْ تَعْلَمُ وَأَقْلَبُ بَيْتَةٍ بِهِ مُقَدِّمَةٌ
 يَلْزَمُ مَنْ تَرَكِبَهَا بِالْحَرْ يَنْتَجِ إِلَى هَلَمْ حَبْرًا
 مُفَصِّلُ الْبَيِّنَاتِ الدَّخْوِ يَكُونُ أَوْ مَقْصُودًا لَنَا كَلَسُو



نَدَّ ابَا الْأُسْتِقْرَاءِ عِنْدَهُمْ عَقْلًا

وَهُوَ الَّذِي قَدَّمَ شَرْحَ حَقِيقِ

لِجَامِعِ نَدَاكَ تَمْثِيلًا جَعَلَ

مِثْلُ الْأُسْتِقْرَاءِ وَالْتِمِثِيلِ

وَأَنْ يَجْزِي عَلَى كُلِّ اسْتَدَاكٍ

وَمَكْسَرُ نِدْعَى الْقَيْطَانِ الْمَنْطِقِ

وَحَيْثُ جَزَيْ عَلَى جَزْءِ حُمَلِ

وَلَا يُفِيدُ الْقَطْعُ بِالذَّلِيلِ

اقسام الحجّة

اقسام هدى خمسة جليلة

وخامس سفسطة تلك الامل

مقدمات باليقين تفترق

بحرّيات متواترات

فذلك جملة البقنيات

على النتيجة خلافات

ادواجب والاقدام المؤيد

وحجّة نقليّة عقليّة

خطابة شعرو برهان جد

اجملها البرهان ما الفرق

من اوليات مشاهدات

وحدسيات ومحسوسات

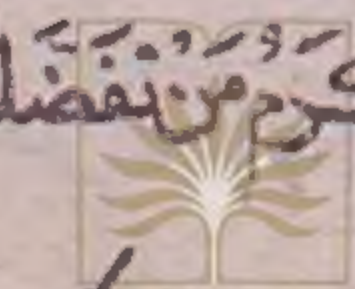
وفي دلائل المقدمات

عقلى او عادى كذا تولد



بمختار

وخطا البرهان حيث جذا في مادة أو صورته فالمبتدا
في اللفظ كاشرا أو كجذا بتأين مثل الرد في ما خذا
وفي المعاني لا التباس الكاذبة بذات صدق فافهم المخاطبة
كمثل جعل العرض كالذات أو ناسج احدى المقدمتا
والحكم للجنس بحكم النوع وجعل كالقطع غير القطع
والثان كالخروج عن أشكاه وترك شرط النتج من انما له
هذا تمام الغرض المقصود من انتماء المنطق المحمود
قد انتهى برب رب الفلق ما رمت من فن علم المنطق
نظم العبد الذليل المفقير لرحمة المولى العظيم المقدر
الأخضري عابد الرحمن المربحي من ربه المنان
مغفرة تحيط بالذنوب وتكفي الغطاء عن القلوب
وإن يبيننا الجنة العلا فإني أكرم من تفضلا



وَكُنَّا نَحْيُ الْمُتَبَدِّي مَسَامِحًا وَكُنْ لِأَصْلَحِ الْفَنَانِ مَسَامِحًا
وَأَصْلَحِ الْفَسَادَ بِالتَّامِلِ وَأَنْ بَدَمِيَّةٌ فَلَا تُبَدِّلِ
أَذِقِلْ كَمَ مَرْيَفٍ صَبِيحًا لِأَجَلِ كَوْنٍ مَمْنَعِيحًا
وَقُلْ لِمَنْ لَمْ يَنْتَصِفْ لِقَصْدِكَ الْعَذْرُ حَقٌّ وَاجِبٌ لِلْبُشْدِ
وَلَبِيْ أَخَذِي وَعِشْرِي سِتْرَةً مَعْدِرَةٌ مَقْبُولَةٌ مُسْتَحْسَنَةٌ
لَا يَسْتَمَانِي عَاثِرُ الْفُرُوقِ ذِي الْجَهْلِ وَالْفِئَا وَالْفُوقِ
وَكَانَ فِي آوَالِ الْمُحَرَّمِ تَالَيْفُ هَذَا الرَّجَزِ الْمُنْظَمِ
مِنْ سِتْرِ أَحَدٍ وَارْبَعِينَ مِنْ بَعْدِ نِسْفَةٍ مِنَ الْمِينِ

ثُمَّ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ سِرًّا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ خَيْرٌ مِنْ هَدْيِ وَالِدِهِ

وَصَحْبِ الثَّقَاتِ السَّالِكِينَ سُبُلَ النِّجَاهِ مَا قَطَعَتْ

شَمْلُ النَّارِ أَبْرَجًا وَطَلَعُ الْبَدَنِ الْمُنِيرِ النَّجَا

فِي الشَّيْءِ فِي عَشْرِ مِائَةِ ثَمَرَةٍ

تَعْبَادُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةُ

مُسَدِّدَاتُ

